درسنامه فارسی هشتم

درس یک تا هفده

شرح و توضیح ابیات ، جملات ، لغات ، نکات دستوری و ادبی

علی براتی دبیر ادبیات فارسی شهرستان الیگودرز

دبیرستان شاهد پسران / دبیرستان ابوریحان بیرونی

سال تحصیلی 1400 / 1401

ستایش

ای نام نکوی تو سردفتر دیوان‌ها

وی طلعت روی تو زینت ده عنوان‌ها

معنی : ای خدایی که نام زیبای تو سردفتر تمام کتاب های شعری است و ای خدایی که دیدن روی تو زینت ده همه سرآغاز ها است .

تاریخ ادبیات : *مستوره کردستانی :*

شاعری که به دو زبان فارسی و کردی شعر سروده است .او را نخستین زن تاریخ نویس کرد در ایران شمرده اند .آثار او عبارتند از : «دیوان شعر و تاریخ اردلان » صفحه 143

سعدی شیرازی : شاعرن قرن هفتم می باشد .« بوستان و گلستان» دو اثر سعدی است .صفحه 140

قلمرو های سه گانه بررسی متون فارسی :

قلمرو زبانی :

املا و معنی واژه ها

روابط معنایی واژه ها : ترادف ، تضمن ، تضاد ، تناسب ، نکات املایی ، معنی واژه ها ....

سطح دستوری : یافتن نهاد و مفعول و مسند و قید ، متمم ، منادا ، یافتن هسته گروه اسمی و وابسته ها

قلمرو ادبی : **یافتن قافیه ، ردیف ، تشبیه ، استعاره ، تشخیص ، کنایه ، مراعات نظیر ، جناس**

قلمرو فکری : **معنای نظم و نثر و پیام ابیات ، قرابت معنایی**

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

معنی: با نام خدایی آغاز می کنم که جان را آفرید و توانایی سخن گفتن را در زبان ایجاد کرد.

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر

مراعات نظیر: بخشنده ، دستگیر ، کریم ، خطا بخش ، پوزش پذیر

دستگیر بودن کنایه از یاری رساندن

معنی: خداوندی که به ما نعمت می دهد و ما را یاری می کند. و خداوندی که گناهان ما را می بخشد و عذر ما را می پذیرد.

پرستار امرش همه چیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مگس

مراعات نظیر : مرغ ، مور ، مگس / مرغ ، مور ، مگس : منظور تمام موجودات جهان خلقت / پرستار : پرستیدن ، عبادت کردن

معنی: همه چیز و همه کس فرمانبردار امر و دستور خداوند هستند.

یکی را به سر بر نهند تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

تاج بر سر کسی گذاشتن : کنایه از عزت و بزرگی دادن

از تخت به خاک آوردن : کنایه از خوار و حقیر و بی ارزش کردن / تلمیح به آیه قرآن : « تعز من یشاء و تذل من یشاء»

معنی: خداوند هر کس را که بخواهد به او عزت و بزرگی می بخشد و هر کس را که بخواهد از تخت پادشاهی پایین می آورد.

گلستان کند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش برد ز آب نیل

تلمیح به داستان در آتش انداختن حضرت ابراهیم توسط نمرود / تلمیح به داستان حضرت موسی و عبور از رود نیل

معنی: خداوند اگر اراده کند آتشی را که نمرودیان درست کرده اند تبدیل به گلستان می کند و اگر اراده کند فرعونیان را از وسط رود نیل وارد جهنم می کند.

به درگاه لطف و بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر

سر نهادن کنایه از فراموش کردن

معنی: بزرگان در برابر خداوند، بزرگیشان را فراموش می کنند و فروتنی می کنند.

جهان متفق بر الهیتش فرومانده از کنه ماهیتش

فرومانده کنایه از ناتوانی

معنی: مردم جهان در خداوندی او همفکر هستند و در شناخت ذات خداوند ناتوان هستند.

بشر ماورای جلالش نیافت بصر منتهای جمالش نیافت

ماورا : بالاتر و فراتر

معنی: انسان از خداوند بزرگتر و زیباتر چیزی پیدا نمی کند و چشم انسان حقیقت زیبایی خدا را درک نمی کند.

تامل در آیینه دل کنی صفایی به تدریج حاصل کنی

معنی: اگر به وجودت خودت فکر کنی بتدریج پاکی را بدست می آوری.

«اگر خودت را بشناسی خدا را خواهی شناخت »

محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز بر پی مصطفی

معنی: ای سعدی غیر ممکن است به صفای دل برسی مگر اینکه پیرو پیامبر باشی.

پیش از اینها فکر می کردم خدا خانه ای دارد میان ابرها

معنی: قبل از این فکر می کردم خانه خدا بین ابرها است

مثل قصر پادشاه قصه ها خشتی از الماس و خشتی از طلا

آرایه تشبیه : مثل ادات تشبیه قصر : مشبه به خشتی از الماس و خشتی از طلا : وجه شبه

خانه در بیت اول مشبه است

الماس ، طلا : مشبه به

معنی: خانه خدا مثل کاخ پادشاهان قصه ها است. خانه ای که خشت هایش از الماس و طلا ساخته شده است.

پایه هایرجش از عاج و بلور بر سر تختی نشسته با غرور

برج : قصر ، ساختمان بلند / عاج : دندان فیل / بلور : شیشه ارزشمند

عاج و بلور : منظور ارزشمند بودن است

معنی: ستون و پایه های کاخ او از عاج فیل و شیشه ساخته شده است و خدا با غرور بر روی تخت نشسته است.

ماه برق کوچکی از تاج او هر ستاره پولکی از تاج او

مراعات نظیر : ماه و ستاره

معنی: ماه نور کوچکی از تاج خدا است و ستارگان پولک های درخشان تاج او هستند.

رعد و برق شب طنین خنده اش سیل و توفان نعره توفنده اش

طنین : صدا / سیل و طوفان مراعات نظیر / نعره : فریاد / توفنده : پر خروش و خروشان

معنی: رعد و برق انعکاس خنده خدا است و سیل و طوفان فریاد خدا است.

هیچ کس را در حضورش راه نیست هیچ کس از جای او آگاه نیست

راه نیست : کنایه از پذیرفته نشدن / را ، راه : جناس

معنی: هیچ کس از جا و مکان خدا آگاهی ندارد و کسی را به حضور خدا راه نمی دهند.

آن خدا بی رحم بود و خشمگین خانه اش در آسمان دور از زمین

معنی: خدایی که من در ذهن داشتم بی رحم و عصبانی بود، او خانه ای در آسمان ها داشت و با زمین ارتباطی نداشت.

بود اما در میان ما نبود مهربان و ساده و زیبا نبود

معنی: خدا وجود داشت اما در بین ما او مهربان و ساده و زیبا نبود.

در دل او دوستی جایی نداشت مهربانی هیچ معنایی نداشت

معنی: خدا با هیچ کس دوست نبود و دوست بودن با او مفهومی نداشت، مهربانی برای خدا هیچ، معنا و مفهومی نداشت.

هر چه می پرسیدم از خود از خدا از زمین از آسمان از ابرها

معنی: وقتی درباره خدا خودم زمین و آسمان و ابرها می پرسیدم .....

زود می گفتند این کار خداست پرس جو از کار او کاری خطاست

معنی: سریع می گفتند که این کارها کار خدا است پرسجو از کار خدا کار اشتباهی است.

نیت من در نماز و در دعا ترس بود و وحشت از خشم خدا

معنی: قصد من از دعا و نماز ترس از خدا و ترس و وحشتم از خشم خدا بود.

پیش از اینها خاطرم دلگیر بود از خدا در ذهنم این تصویر بود

معنی: پیش از این فکر و خیالم گرفته بود و از خدا تصویری خشمگین و خشن داشتم.

تا که یک شب دست در دست پدر راه افتادم به قصد یک سفر

معنی: تا اینکه یک شب در حالی که دست پدرم را گرفته بودم به سفر رفتیم.

در میان راه در یک روستا خانه ای دیدیم خوب و آشنا

معنی: بین راه به یک روستا رسیدیم و در آنجا خانه ای زیبا و آشنا دیدیم.

زود پرسیدم پدر اینجا کجاست گفت اینجا خانه خوب خداست

معنی: بلافاصله از پدرم پرسیدم که پدر اینجا کجاست. پدر گفت اینجا خانه زیبای خدا است.

گفت اینجا می شود یک لحظه ماند گوشه ای خلوت نمازی ساده خواند

معنی: پدر گفت: اینجا می توان لحظه ای توقف کرد و در گوشه ای نماز خواند.

با وضویی دست و رویی تازه کرد با دل خود گفتگویی تازه کرد

معنی: با آب وضو گرفت و دست و صورتی شست و از ته دل با خدا حرف زد.

گفتمش پس آن خدای خشمگین خانه اش اینجاست اینجا در زمین

معنی: به پدرم گفتم: پس آن خدای عصبانی و ناراحت خانه اش در زمین است؟

گفت آری خانه ی او بی ریاست فرش هایش از گلیم و بوریاست

بوریا :حصیری که از نی درست می شود .

معنی: پدر گفت بله خانه خدا ساده و بی ریا است. فرشش هم از گلیم و حصیر است.

مهربان و ساده و بی کینه است مثل نوری در دل آینه است

معنی: این خدا مهربان و ساده و بدون کینه است. مانند نوری روشن درون آینه است

عادت او نیست خشم و دشمنی نام او نور و نشانش روشنی

تلمیح به آیه 35 سوره نور : خداوند نور آسمان ها و زمین است .

معنی: خدا عادت ندارد عصبانی شود و دشمنی بورزد خدا نور است و نشانه اش پاکی و روشنایی است.

تازه فهمیدم خدایم این خداست این خدای مهربان و آشناست

معنی: تازه متوجه شده ام که خدای من همان خدای مهربان است. خدای مهربان و آشنا

دوستی از من به من نزدیکتر از رگ گردن به من نزدیکتر

تلمیح به آیه 16 سوره ق « نحن اقرب الیه من حبل الورید »

معنی: خداوند دوستی است که از من به من نزدیکتر است حتی از رگ گردن.

می توان بعد از این با این خدا دوست باشم دوست پاک و بی ریا

معنی: من می توانم بعد از این با خدا دوست باشم دوست پاک و بی ریا

تاریخ ادبیات : قیصر امین پور :

شاعر معاصر از جمله آثار او می توان به « در کوچه آفتاب، تنفس صبح، مثل چشمه مثل رود، به قول پرستو و آینه های ناگهان » اشاره کرده.

مثنوی : قالب شعری است که هر دو مصراع آن قافیه دارد و قافیه هر بیت با بیت دیگر متفاوت است . (هر بیت قافیه جداگانه دارد .)

مناسب ترین قالب برای سرودن داستان های بلند و اشعار طولانی است .

مثنوی معنوی اثر مولانا و شاهنامه اثر فردوسی در قالب مثنوی سروده شده است.

شکل گرافیکی قالب مثنوی :

.....الف	..... الف
.....ب	.....ب
.....ج	..... ج
.....د	.....د

نکات زبانی درس اول :

فعل : بر انجام دادن کاری یا روی دادن حالتی در زمانی مشخص دلالت می کند. فعل دارای زمان، شخص، و شمار است.

گرفت : فعل ماضی، سوم شخص مفرد

نوشتیم : فعل ماضی، اول شخص جمع

پس فعل دارای زمان، شخص و شمار است.

مصدر : بر انجام دادن کاری یا روی دادن حالتی بدون زمان مشخص دلالت می کند. مصدر زمان ندارد، شخص و شمار ندارد.

نشانه مصدر « ن » است .

مثال : خوردن، نوشتن، کاشتن، شنیدن، خواندن، دانستن

نکته : در مثال های بالا « ن » نشانه ی مصدر است.

طریقه ساختن بن ماضی : مصدر منهای ن = بن ماضی

پس اگر از مصدر « ن » را حذف کنیم بن ماضی درست می شود.

رفتن-ن = رفت « بن ماضی » / شنیدن-ن = شنید / خریدن-ن = خرید

طریقه ساختن بن مضارع: بن ماضی را امری و دستوری می کنیم، سپس ب را حذف می کنیم.

نوشت بن ماضی می باشد. / تبدیل به امر می کنیم: بنویس / ب را حذف می کنیم: نویس

گفتن: بگو = گو / رفتن: برو = رو / خواندن: بخوان = خوان

طریقه ساختن مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه ها

می + نویس + شناسه ها = می نویسم

می + رو + شناسه ها = می روم

طریقه ساختن مضارع التزامی: ب + بن مضارع + شناسه ها

ب + گو + شناسه ها = بگویم

ب + شناس = بشناسم

روابط میان واژگان :

1: ترادف (هم معنی): کلمات تقریبا معنای یکسانی دارند و می توانند در جمله به جای یکدیگر به کار بروند.

(مراد، خواسته / جاه، مقام / خردمند، عاقل / عدل، داد / مدهوش، متحیر / آسیب، گزند / ترس، هراس)

خدایا ما را از آسیب دشمنان محافظت بفرما!

خدایا ما را از گزند دشمنان محافظت بفرما!

2: تضاد: دو کلمه از نظر معنا مخالف یکدیگر هستند. (ظلمت، نور / خست، سخاوت)

3: هم خانواده: کلمات عربی که دارای ریشه فعلی مشترک باشند. در عربی کلماتی که یک ریشه سه حرفی مشترک داشته باشند و البته ترتیب حروف ریشه و معنای آن حفظ شود هم خانواده هستند.

مثال: (جلیل، تجلیل، مجلل)، (مسجد، سجده، سجود، سجده)

در فارسی کلماتی که از بن ماضی، مضارع مربوط به یک مصدر ساخته شده باشند هم خانواده هستند.

مثال: دیده، بینا، بینش، بیننده، دیدار / گویا، گوینده، گفتار، گویش، گفته

4: هم نویسه: نوشتار و املای یکسان دارند اما تلفظ و معنای آن ها متفاوت است که به دو بخش تقسیم می شوند.

الف: کلماتی که صدای حروف آن ها متفاوت است: (ملک، ملک، ملک، ملک)، (گل، گل) (مهر، مهر)

ب: کلماتی که اختلاف تلفظ آنها ناشی از داشتن تشدید و گاهی تشدید و حرکت است.

حلال، حلاّل / بنا، بنّا / مسکن، مسکّن / معین، معیّن

5: کلمات هم آوا: کلماتی که تلفظ یکسان دارند ام نوشتار و املای متفاوت دارند.

ارض: زمین / عرض: پهنا / اساس: پایه / اثاث: لوازم خانه / علم: پرچم / الم: درد / امارت: فرمانروایی / عمارت: ساختمان

6: هم آوا هم نویسه: کلماتی که از نظر تلفظ و نوشتار یکسان هستند.

شور: مزه / شور: هیجان / گور: قبر / گور: گورخر / شیر: حیوان درنده / شیر: نوشیدنی / روان: روح / روان: جاری

7: تناسب: کلماتی که از یک مجموعه هستند و با هم پیوستگی معنایی دارند. (حافظ، شعر، شاعر، دیوان، غزل)

8: دو تلفظی: کلماتی هستند که به دو شکل تلفظ می شوند و هر دو شکل تلفظ صحیح است.

یادگار: یاد+گار / یا+د+گار / آشنا: آش+نا / آ+ش+نا

9: کلمات چند معنایی: کلماتی که در موقعیت های مختلف معنای متفاوت می گیرند.

خورد:

او غذا خورد (تناول کرد) / موشک به هدف خورد (اصابت کرد) / ماشین خیلی به دردم خورد (مفید بودن) / او حقم را خورد (پایمال کرد) / علی بغضش را خورد (پنهان کرد)

واج های میانجی: ج: سبزیجات / ک: نیاکان / گ: تشنگی / ا: نامه ای / و: بازوان / ی: آشنایان

۲ درس دوم

خوب، جهان را ببین!



اگر اندیشات را به کارگیری تا بتوانی به راز آفرینش پی ببری، دلایلی روشن به تو خواهند گفت که آفرینندهٔ مورچهٔ کوچک، همان آفریدگار درخت بزرگ خرماست.

از شگفتی‌های آفرینش خالق بی‌همتا، اسرار پیچیدهٔ حکیمانه در آفریدن خفاشان است. روشنی روز که همه چیز را می‌کشاند، چشمانشان را می‌بندد؛ زیرا خفاش از حرکت در نور درخشان ناتوان است و تاریکی شب که هر چیز را به خواب فرو می‌برد، چشمان آنها را باز می‌کند؛ پس او در روز، پلک‌ها را بر سیاهی دیده‌ها می‌اندازد و شب را چونان چراغی برمی‌گزیند تا در پرتو تاریکی آن، روزی خود را جست‌وجو کند.

پروردگار، بال‌هایی برای پرواز آنها آفرید، این بال‌ها همانند لاله‌ها گوش‌اند؛ بی‌پر و بدون رگ‌های اصلی، اما تو جای رگ‌ها و نشانه‌ها

بی‌بینی؛ بال‌هایی که، نه آن قدر نازک هستند که در هم بشکنند و نه چندان محکم ملینی کنند. در حالی که فرزندانشان به آنها چسبیده‌اند، پرواز می‌کنند. فرزندان از مادرانشان جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که اندامشان نیرومند شود و بال‌ها، قدرت پرواز کردن پیدا کند و بدانند که راه زندگی کردن کدام است.

اکنون اگر می‌خواهی، در مورد شگفتی آفرینش ملخ، سخن بگو که خدا برای او دو چشم سرخ و دو حدقه، چونان ماه تابان آفرید، و به او گوش پنهان، و دهانی متناسب اندامش بخشید. ملخ، حواسی نیرومند و دو دندان پیشین دارد که گیاهان را می‌چیند و دو پای داس‌مانند که اشیا را برمی‌دارد. کشاورزان از ملخ‌ها می‌ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند؛ حتی اگر همه متحد شوند، ملخ‌ها، نیرومندانه وارد کشتزار می‌شوند و آنچه میل دارند، می‌خورند؛ در حالی که تمام اندامشان، به اندازهٔ یک انگشت باریک نیست.

به مورچه و کوچکی جثهٔ آن بنگر که چگونه عظمت خلقت او با چشم و اندیشهٔ انسان درک نمی‌شود. نگاه کن چگونه روی زمین راه می‌رود و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می‌کند. او دانه‌ها را به لانهٔ خود می‌برد و در جایگاه ویژه، نگه می‌دارد و در فصل گرما برای خوراک زمستان می‌کوشد. اگر اندیشه کنی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی خواهی شد!

از شگفت‌انگیزترین پرندگان در آفرینش، طاووس است که خداوند آن را استوارترین شکل بیافرید؛ با بال‌های زیبا که پرهای آن به روی یکدیگر انباشته

بی‌همتا: بی‌مانند، یکتا، بی‌مثل / اسرار: جمع سِرّ، رازها

حکیمانه: عالمانه، از روی دانایی / چونان: مانند

پرتو: نور، روشنایی / تابان: درخشان

این بال همانند لاله‌های گوش‌اند: تشبیه

حدقه: کاسه چشم، مردمک چشم

متناسب: به اندازه

دو پای داس‌مانند: تشبیه / دفع: راندن، دور کردن

جثه: اندام، پیکر / عظمت: بزرگی

دو چشم و دو حدقه چونان ماه تابان: تشبیه

ن که آن را چونان چتری گشوده است که طاووس آن را بر سر خود سایبان می سازد؛ یا بادبان کشتی است که ناخدا آن را برافراشته است. اگر رنگ های پرهای طاووس را به رویه‌ی زمین تشبیه کنی، خواهی گفت: «دسته گلی است که از شکوفه‌های رنگارنگ گل های بهاری فراهم آمده است»، و اگر آن را با پارچه‌های پوشیدنی همانند سازی، چون پارچه های زیبای پرنقش و نگار است. پرهای طاووس، چونان برگ خزان دیده، می ریزد و دوباره می روید تا دیگر بار شکل و رنگ زیبای گذشته خود را بازیابد. اگر در تماشای یکی از پرهای طاووس دقت کنی، لحظه‌ای به سرخی گل، و لحظه‌ای دیگر به سبزی و گاه به زردی زرِ ناب، جلوه می کند.

بر فراز گردن طاووس، به‌جای یال، کاکلی سبزرنگ و پرنقش و نگار روییده است. در اطراف گردنش، گویا چادری سیاه افکنده، پنداری با رنگ سبز تندی درهم آمیخته که در کنار شکاف گوشش، جلوهٔ خاصی دارد. کمتر رنگی می‌توان یافت که طاووس از آن در اندامش نداشته باشد.

نهج البلاغه، بخش خطبه‌ها

دم کشیده اش که آن را چونان چتری گشوده است. تشبیه

کویی بادبان کشتی است که ناخدا آن را برافراشته است. تشبیه

پرهای طاووس مانند دسته گل است. تشبیه

پرهای طاووس چونان پارچه ای پرنقش و نگار است. تشبیه

زرناب: طلای خالص / برافراشته: بلند کرده

خزان: پاییز / جلوه: ظاهر، پیدایی / فراز: بلندی

راستی کس نمی داند که در فصل بهار از کجا گردد پدیدار، این همه نقش و نگار ؟

معنی: به راستی هیچ کس نمی داند که در فصل بهار این همه نقش و نگار زیبا «گل ها و سبزه ها» از کجا پیدا میشود.

پدیدار : آشکار ، عیان نقش و نگار : تصاویر

عقل ها، حیران شود کز خاک تاریک نژند چون برآید این همه گل های نغز کارکار

معنی: عقل انسان شگفت زده می شود که چگونه از خاک تیره ی سرد و بی روح این همه گل های سرخ زیبا می روید.

حیران : متعجب ، سرگشته نغز : خوب ، نیکو

نژند : تیره ، غمگین ، سرد کامکار : خوشبخت ، دلپسند

چون نپرسی کاین تماثیل از کجا آمد پدید؟ چون نجویی کاین تصاویر از کجا شد آشکار ؟

معنی: چرا خودت نمی پرسی و پرسجو نمی کنی که این همه شکل و تصویر از کجا پیدار میشود.

تماثیل : شکل ، تصویر

برق از شوق که می خندد بدین سان قاه قاه ؟ ابر از هجر که می گرید بدین سان زار زار ؟

معنی: برق بخاطر شور و اشتاق چه کسی این گونه قاه قاه میخندد ؟ ابر از دوری چه کسی این گونه زار زار گریه می کند.

شوق، هجر : تضاد

کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر این همه صورت بر در بر صفحه هستی به کار ؟

معنی: آن نقاش ماهر چه کسی است که بودن تقلید از دیگری این همه نقش و نگار بر صفحه روزگار و جهان نقاشی کرده است.

صورتگر : نقاش ، آفریننده

آرایه های ادبی

تشبیه : یعنی مانند کردن چیزی یا کسی به چیز یا کسی دیگر . تشبیه یعنی ادعای همانندی میان دو یا چند چیز.

ارکان تشبیه : مشبه / مشبه به / ادات تشبیه / وجه شبه

مشبه : چیزی که قصد مانند کردن آن را داریم / مشبه به : چیزی که مشبه به آن مانند می شود / ادات تشبیه : کلمه ای که بیانگر رابطه شباهت است. / وجه شبه : صفت یا ویژگی مشترک بین مشبه و مشبه به

مهمترین ادات تشبیه عبارتند از : مثل، مانند، چو، چون، همچون، برمثال، بشیوه، بسان، بکردار، برسان، ماند، می ماند، و.....

نکته : پسوندهای شباهت هم مانند ادات تشبیه معنای شباهت و همانندی را می رسانند. مهمترین پسوندهای شباهت عبارتند از: (سا، آسا، وار، وش، گون، گونه، نما، فام، صفت)

گل + گون = گلگون (مانند گل) / مه + سا = مهسا (مانند ماه) / مه + وش = مهوش (مانند ماه) / صدف + وار = صدف‌وار (مانندصدف)

ترتیب پیدا کردن تشبیه : الف: ادات تشبیه / ب: مشبه به / ج: مشبه / د: وجه شبه

مادرمانند فرشته‌ای مهربان است . ادات تشبیه: مانند / مشبه به: فرشته / مشبه: مادر / وجه شبه: مهربان

ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد / ساقی به دور باده گلگون شتاب کن

چو: ادات تشبیه / عمر: مشبه به / گل: مشبه / به رفتن شتاب کرد: وجه شبه

گاهی اوقات برخی از ارکان تشبیه حذف می شود.

مثال: حقیقت لاغرک میشی که قربانی است . حقیقت: مشبه / میش: مشبه به / قربانی: وجه شبه / ادات تشبیه محذوف است .

دلت همچون سنگ است / دل: مشبه / همچون: ادات تشبیه / سنگ: مشبه به / وجه شبه محذوف است

قصیده : قالب شعری است که در آن مصراع اول با همه مصراع های زوج هم قافیه است. موضوع قصیده مدح و ستایش و توصیف است. مشهورترین قصیده سرایان فارسی: سعدی، خاقانی، ناصر خسرو.....

..... $ ..... $

..... $ ..... $

..... $ ..... $

قاآنی شیرازی : میرزا حبیب شیرازی متخلص به «قاآنی» از شاعران دوره قاجار است. هنر او در قصیده سرایی و انتخاب واژگان خوش آهنگ و توصیف های نیکو است. وی کتاب «پریشان» را به شیوه گلستان سعدی نوشت. آرامگاه او در شهر ری است.





نهج البلاغه : گزیده نامه ها و خطبه ها و سخنان و کلمات قصار امیرالمومنان حضرت علی است. که عالم بزرگ شیعه سید رضی را گرد آوری کرده است.

فارسی هشتم درس سوم

علی براتی دبیر ادبیات فارسی شهرستان الیگودرز

فصل دوم

شکفتن

موضوع درس: قدردانستن جوانان و نوجوانان از سرزمین ایران و همچنین قدردانی از بزرگان.

لحن: اندرزی و تعلیمی همراه با اهنگ و کششی که غرور ملی را برمی انگیزاند و لحن حماسی که مربوط به شجاعت و دلاوری است.

نوع نثر: ساده که در آن لغات بیگانه کمتری وجود دارد.

سر به هم آورده دیدم برگ های غنچه را اجتماع دوستان یک دلم آمد به یاد

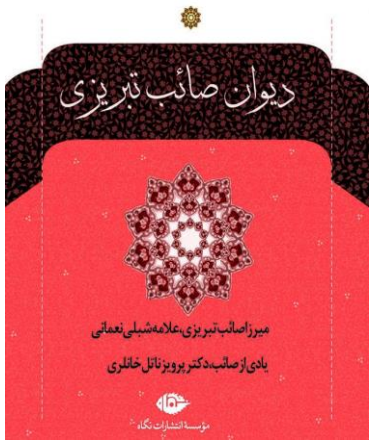
اجتماع : جمع شدن

سر به هم آورده : در کنار هم قرار گرفتن ، جمع شدن / **یکدل :** کنایه از صمیمی بودن

معنی: وقتی که برگ های غنچه را در کنار یکدیگر دیدم ، به یاد جمع دوستان صمیمی و یکدل خود افتادم.

صائب تبریزی: میرزا علی محمد، وی در اصفهان به دنیا آمد. از شاعران دوره صفویه است. اشعار در قالب غزل، مثنوی، قصیده است.





بس: بسیار / کهن: قدیمی

دیری: زمان طولانی / درازنای: درطول / برمی‌کشد: بالا می‌برد، برتری می‌دهد.

سپند: پاکی / فر: شکوه / فرهیختگی: علم آموزی

داد: عدالت / آزادگان: جوانمردان / فروغ: روشنایی

تیره‌رای: بدفکر / ارجمند: باارزش، بالامقام

خامه: قلم / پیراسته: پاک‌شده / آلایش: ناپاکی

دودی: وحشیگری / روشن‌رایان: روشن‌فکران / گُرد: پهلوان / یَردل: شجاع / نامدار: مشهور، سرشناس

همگنان: هم‌نوعان / سربرمی‌افرازیم: سربلندی می‌کنیم، افتخار می‌کنیم

بن‌جان: ته‌دل / تبار: نژاد / نژاده: اصیل، با اصل / نسته: خمیرمایه‌ی ناپذیر

مراعات نظیر: زبان و خامه / مراعات نظیر: زشتی، پلشتی، کاستی، ناراستی، دودی



۳ درس سوم

ارمغانِ ایران

فرزندم! هوشمند دلبندم! ایران، سرزمین ما، سرزمینی است بس کهن که دیری در درازنای تاریخ خویش، بزرگ‌ترین و آبادترین کشور جهان بوده است؛ لیک آنچه ایران ما را از دیگر کشورهای نیرومند جهان، جدا می‌دارد و برمی‌کشد، آن است که کشور ما همواره سرزمین سپند فر و فروغ و فرزانگی و فرهیختگی بوده است.

ایرانیان با دیگر مردمان، پیوسته به مردی و داد و دانایی رفتار می‌کرده‌اند؛ بیهوده نیست که سرزمین ما را «ایران» می‌نامند که به معنی سرزمین آزادگان است و آزاد زادگان.

دشمنان تیره‌رای و خیره‌روی ما نیز به ناچار، این سرزمین را بدین نام سپند و ارجمند می‌نامند و ایرانیان را به پاس آزادگی‌شان، می‌ستایند. بدین‌سان برترین و گرامی‌ترین ارمغان ایران به دیگر سرزمین‌ها، اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

باری به گرانی دماوند که هر پشت را خُرد می‌کند و درهم می‌شکند، مگر پشت ستبر و سُتوه و نیرومند فرزند ایران که تویی!

هر آینه، می‌دانم که هرکس ایران را به درستی بشناسد، دل بدان خواهد باخت و جوشان و پرتوان، خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و بهروزی آن از هیچ تلاش و تکاپوی، بازنمانَد و دریغ نورزد.

بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌گویم؛ از سرِ آگاهی است و برآمده از باوری استوار، بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر فر و فروغ ایران خواهی افزود و چشم جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگیِ ناخویشتن‌شناسی و از خودبیگانگی را خواهی زدود.

هان و هان! خویشتن را خوار مدار! زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی؛ و در جهان، گرامی‌ترینی؛ پس دل از هرگونه آلایش و گمان دربارهٔ خویش پاک ساز و برهان و بدین سخن، باور آور که فرزند ایران و بیشهٔ فرهنگ و ادب و اندیشه را شیرِ شیران هستی.

بخوان و بجوی و بپوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگزار؛ به پاس آنکه تو را فرزند ایران برگزید.

آری، تویی که آیندهٔ میهن را درخشان خواهی ساخت.

خدای بزرگ، پشت و پناهِ تو و میهن؛ تن و جانت بی‌گزند و میهنت آبادان باد!

فرزند ایران، میر جلال‌الدّین کَزّازی، با کاهش و اندکی تغییر

سرفرو آوردن: کنایه از تسلیم شدن. / زبان به ستایش گشودن: کنایه از صحبت کردن

گرامیم! می‌دانی که برترین و استوارترین ستایش آن است که بر زبان و خامهٔ دشمن روان می‌شود؛ زیرا ستایشی است پیراسته از هر آلایش. دشمنی که جز زشتی و پلشتی و کاستی و ناراستی و ددی و بدی نمی‌تواند و نمی‌خواهد دید؛ هنگامی که ایران و ایرانی را می‌ستاید، ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و والایی این دو، سر فرود آورد و زبان به ستایش بگشاید.

آری، میهن شکوهمند ما، این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن‌رایان، این کانون روشنی و راستی، این کشور مردانِ گُرد، یلانِ پُردل، دلیران و شیران، پهلوانانی نامدار، سرزمینی است که ما بدان می‌نازیم و سر از همگنان برمی‌افرازیم.

فرزندم! من می‌دانم و بی‌گمانم که تو ایران را از بُن جان، دوست می‌داری؛ زیرا تو از تبار ایرانیانِ نژاده و آزاده هستی؛ از آن پاکان که جانشان از مهر ایران، تابناک است و دلشان به نام و یاد ایران می‌تپد؛ از آن دانادلان خویشتن‌شناس که اکنونِ ایران را به گذشتهٔ پرفروغ آن می‌پیوندد. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و نستوه، استوار چون کوه، می‌کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویش بیگانه شده‌اند، به خویشتن بازآورند و به خود بشناسانند.

ای فرزندم! مرا کمترین گمانی در آن نیست که تو ایران را دوست می‌داری؛ لیک دوست داشتن، بسنده نیست؛ ایران را می‌باید شناخت تا بتوان آن را بدان سان که شایسته است و سزاوار، به دیگران شناساند. این، باری است که بر دوش تو نهاده شده است؛

بسنده: کافی / گرانی: سنگینی / ستبر: قوی

دریغ نورزد: کوتاهی نکند / خیرگی: تعجب

بهروزی: روز خوب / زدودن: پاک کردن / هان: آگاه باش

بیشه: دشت سرسبز / پوی: جستجوکن / گزند: آسیب، صدمه

یلان پردل: کنایه از پهلوانان شجاع / شیران: شیرنماد شجاعت / سربرمی افرازیم: کنایه از افتخار کردن

بن جان: کنایه از عمق دل / دلشان به نام و یاد ایران می تپد: کنایه از اینکه عاشق ایران هستند.

دل بدان خواهد باخت: کنایه از عاشق شدن

چشم جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند: کنایه از اینکه همه را با کارهای بزرگ خود شگفت زده خواهی کرد.

چشم و چراغ ایرانی: کنایه از عزیز و محبوب بودن

واج آرایی نغمه حروف: تکرار یک یا چند واج صامت یا مصوت در شعر یا نثر است، که در کلمه های یک بیت یا مصراع به گونه ای که آفریننده موسیقی درونی باشد و بر تاثیر سخن بیفزاید.

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل

تکرار مصوت کوتاه

افسوس که بی فایده فرسوده شدیم وز آس سپهر سرنگون سوده شدیم

تکرار صامت «س»

شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر کاین سر پر هوس شود خاک در سرای تو

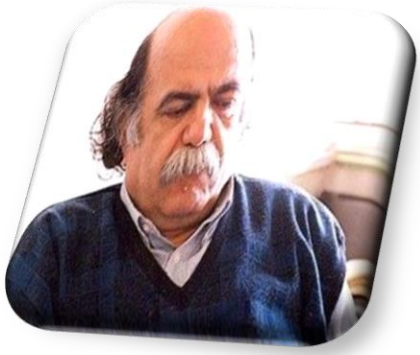
تکرار صامت «ش» و مصوت کوتاه

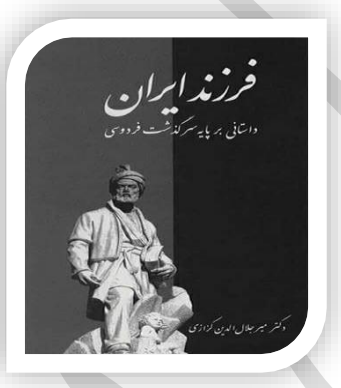
غرق غرقاب غرورم که چنین در غم تو غافل غوطه ور و غرقه غوص دغلم

تکرار صامت «غ»

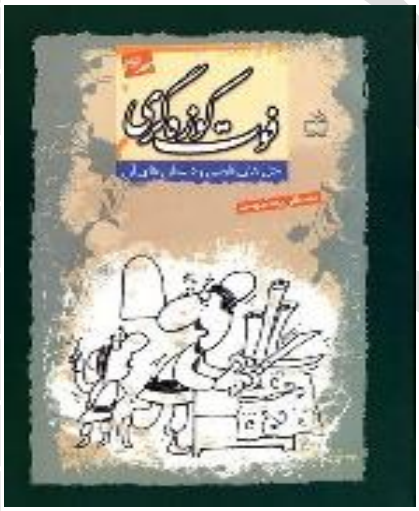
فرزند ایران: کتاب فرزند ایران اثر **میر جلال الدین کزازی** می باشد

کتابی است داستانی بر پایه سرگذشت فردوسی که در ان زندگی نامه این شاعر را به صورت داستانی جذاب و گیرا فراهم کرده است.





فوت کوزه گری: این اصطلاح زمانی به کار می رود که کسی همه چیز را برای انجام کاری می داند به جز یک نکته مهم و نهایی.



کتابی است از مصطفی رحماندوست که موضوع آن «مثل های فارسی» می باشد. مصطفی رحماندوست شاعر، قصه نویس و مترجم کتاب های کودکان است.

نکته زبانی:

هرگاه بخواهیم پسوند «ی، ان» را به واژه هایی که پایان آن ها به « ه » بیان حرکت ختم می شود اضافه کنیم باید از واج میانجی استفاده کنیم چون در زبان فارسی هیچ گاه دو مصوت کنار یکدیگر قرار نمی گیرند.

پرنده + ان = پرندگان

ستاره + ان = ستارگان

دونده + ان = دوندگان

نکته: واج های میانجی عبارتند از: ج، ک، گ، آ، و، ی

نیا + ان = نیاکان (واج میانجی ک)

سبزی + ات = سبزیجات (واج میانجی ج)

آشنا + ان = آشنایان (واج میانجی ی)

نویسنده + ان = نویسندگان (واج میانجی گ)

درس چهارم

سفر شکفتن

توصیه های مهم درس:

1: قدر وقت و لحظه ها را بدانیم . و از آن بهترین بهره را ببریم .

2: از گذشتن آن حسرت و افسوس نخوریم

3: گذرگاه زندگی پر است از راه های طولانی و پر از خوشی و ناخوشی است.

4: باید راه درست سفر کردن را بیاموزیم و مهارت های لازم را بدست بیاوریم و با اعتماد و توکل به خدا زندگی را پر از شادابی کنیم .

5: آشنایی با مهارت های زندگی

۲ سَفَر شکفتن

درس چهارم

حکیمی گفته است: «افسوس که جوان نمی داند و پیر نمی تواند».

در میان سخنان و پندهای بزرگ‌ترها، این عبارت زیاد به کار می‌رود:

«ای کاش وقتی جوان بودیم، کسی به ما می‌گفت، چه کار کنیم تا در آینده وضع بهتری داشته باشیم»؛ یا اینکه «اگر کسی به من می‌گفت چه کار کنم، الآن حتماً وضع بهتری داشتم».

اگر در پاسخ به حرف آنها بگوییم: «ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است»، آه بلندی می‌کشند و می‌گویند: «هی! دیگر آن نیرو و انرژی جوانی در ما نیست». راست هم می‌گویند. آنها فرصت‌های زیادی را از دست داده‌اند. هر حرکت ثانیه شمار ساعت، ما را از فرصت‌هایی که در اختیارمان هست، دور می‌کند.

مبادا گذر شتابان عمر را مسخره بگیرید یا به حرف بزرگ‌ترهایتان گوش نکنید و از تجربه‌های آنان، بهره نگیرید. اگر چنین کنید، پانزده یا بیست سال دیگر، به خود یا به دیگری خواهید گفت: «ای کاش کسی را داشتیم که ...».

ده یا بیست یا حتی سی سال دیگر فکر کنید. با قدرت خیال خود به آینده بروید. چه تصوری از آینده خود دارید؟ حتماً در آن تصویر رؤیایی، به زندگی شیرین و موفق می‌اندیشید. به شغل خوبی فکر می‌کنید که درآمدی عالی نصیب شما می‌کند. به احترام و اعتباری که برای خود کسب کرده‌اید، می‌اندیشید.

در نوجوانی، هرگز در خیال کسی نمی‌گنجد که در آینده به انسانی بی‌عاطفه و بداخلاق تبدیل شود. تصور همه از آینده یک زندگی آرمانی، منطقی و سرشار از عشق و عاطفه و انسانیت است.

زندگی کردن به یادگیری اصول و روش‌هایی نیاز دارد. زندگی، یک سفر است. مدت این سفر برای عده‌ای کم و برای عده‌ای دیگر طولانی و پرفراز و نشیب است. اگر همیشه خود را یک مسافر به حساب بیاوریم، باید ویژگی‌های یک مسافر دائمی را در خود ایجاد کنیم و مهارت‌های لازم را برای کم کردن دشواری‌های سفر و لذت بخش کردن آن بیاموزیم.

وقتی شما می‌خواهید به کوهستان بروید، ابزار لازم برای کوه‌نوردی را همراه خود می‌برید. هرگاه بخواهید در مراسم مذهبی، مثل «دعای کمیل» یا «نماز جماعت» شرکت کنید، خود را با آداب خاص و لباس مناسب که حس و حال مذهبی شما را ببرد، آراسته می‌سازید.

حکیمی گفته است: «افسوس که جوان نمی‌داند و پیر نمی‌تواند».

معنی: حسرت می خورم که انسان جوان تجربه لازم برای انجام کارها را ندارد و انسان پیر، توانایی انجام کارها را ندارد.

«ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است»: کنایه از این که برای جبران هر کاری دیر نیست / هر وقت جلوی از دست رفتن وقت را بگیری منفعت و سود کرده ای.

اصول: جمع اصل، ریشه ها / تدبیر: چاره اندیشی

توکل: کار خود را به خدا واگذار کردن / چیرگی: تسلط

سرشار: پر، مملو / نشیب: سرازیری / نصیب: بهره

آرمانی: ایده آل / زندگی یک سفر است: تشبیه

سفر زندگی هم به مهارت‌هایی نیاز دارد که بدون آنها، زندگی آینده، پر مشقت خواهد بود، مهارت‌هایی نظیر:

- خودآگاهی: شناخت توانایی‌ها، نیازها، استعدادها و ضعف‌های خود
- ارتباط مؤثر: ارتباط درست و سنجیده با دیگران
- تصمیم‌گیری: تدبیر مناسب در موقعیت‌های مهم زندگی

- چیرگی بر احساسات و هیجانات: مهار احساسات گوناگون، مانند: عشق، خشم و نفرت، ترس و حتی شادی
- تفکر خلاق: مهارت در کشف و نوآوری، جست‌وجوی راه‌حل‌های جدید برای رویارویی با مشکلات.

ما می‌توانیم با توکل به پروردگار و تلاش بیشتر به این مهارت‌ها دست یابیم و زندگی خود را سرشار از طراوت و شادابی و شکوفایی کنیم.

مشقت: رنج و سختی / سنجیده: حساب شده

خودآگاهی شناخت توانایی ها،نیاز ها،استعداد ها،ضعف های خود « تلمیح به سخن امام علی: من عرف نفسه فقد عرف رب»

چیرگی: تسلط، برتری

«شوق مهدی»

گفتم که روی خوبت از من چرا نهان است؟ گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان است

معنی: از امام زمان پرسیدم: چرا چهره زیبای تو از من پنهان است و تو را نمی توانم ببینم. فرمود دلبستگی های تو به دنیا مانند حجابی است که مانع دیدن من می شود و گرنه چهره من آشکار است.

عیان ، نهان : تضاد / عیان : آشکار / حجاب : پرده ، پوشش

گفتم که از که پرسم جانا نشان کویت ؟ گفتا: نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است!

معنی: گفتم نشان محل زندگیت را از چه کسی بپرسم ؟ فرمود چرا بیهوده دنبال نشان می گردی ؟ جایی که من هستم بی نام و نشان است.

جانا : معشوق ، محبوب / کوی : محله ، برزن

گفتم مرا غم تو خوشتر ز شادمانی گفتا که در ره ما غم نیز شادمان است

معنی: به امام گفتم: که برای من غم عشق تو از شادی دوست داشتنی تر است. گفتند در راه پیروی از اهل بیت، غم مانند شادمانی است.

تضاد: غم ،شادی

گفتم که سوخت جانم از آتش نهانم گفت آن که سوخت او را کی ناله یا فغان است

معنی: گفتم ای امام از اشتیاق دیدار تو دل و جانم آتش گرفت. گفت کسی که عاشق واقعی اهل بیت باشد کسی صدای اندوه و ناله او را نخواهد شنید.

فغان : اه ، ناله / تناسب : آتش ، سوختن

گفتم ز فیض بپذیر این نیمه جان که دارد گفتا نگاه دارش غم خانه تو جان است

معنی: ای امام این جان ناقابل و بی ارزش را از فیض قبول کن. امام گفتند جان خود را نگه دار زیرا که جان تو خانه عشق اهل بیت است.

فیض: فضل، بخشش / فیض: تخلص ، آوردن نام شعری شاعر

تاریخ ادبیات :

فیض کاشانی: محمد بن مرتضی کاشانی ملقب به مولا محسن فیض کاشانی از فقیهان و دانشوران دوران صفوی است. از شاگردان حکیم ملاصدرا است. در عرفان، فلسفه، ادبیات مهارت داشته است.

آثار او عبارتند از: تفسیر صافی، کتاب وافی، شرح صحیفه سجادیه ، دیوان اشعار

دستور زبان (نقش های دستوری)

فعل : کلمه ای است که انجام دادن کار یا پذیرفتن حالتی را در یکی از سه زمان « ماضی ، مضارع، آینده » انجام می دهد .

فعل مهمترین قسمت جمله است و بدون آن جمله کامل نیست و معنایی ندارد .

فعل ها به دو دسته گذرا و ناگذر تقسیم می شوند .

فعل های ناگذر : **نهاد + فعل « دو جز »**

شیشه شکست . نهاد + فعل دو جزیی ناگذر

فعل های گذرا : **نهاد + مفعول + مسند + متمم + فعل**

نهاد + مفعول + فعل « فعل های گذرا به مفعول» گربه شیشه را شکست .

نهاد + مسند + فعل « فعل های گذرا به مسند » هوا سرد شد .

نهاد + متمم + فعل « فعل های گذرا به متمم » علی به درسش می نازد .

نهاد: به کلمه یا کلماتی که در ابتدای جمله می آیند ، انجام دادن کاری یا رویدان حالتی به آن ها نسبت داده می شود.

نهاد به دو بخش تقسیم می شود . 1 : فاعل 2 مسند الیه

نکته : روش پیدا کردن نهاد : به اول فعل «چه چیزی » یا «چه کسی» را اضافه می کنیم .

مثال : مومن برای رهایی از گناه و نافرمانی بیشتر از گنجشک در قفس تلاش می کند .

چه کسی تلاش می کند ؟ مومن «نهاد»

نکته : نهاد جمله ممکن است بیش از یک کلمه باشد که اصطلاحا به آن ، گروه نهادی می گویند .

هجوم فتنه های آسمانی / مرا آموخت علم زندگانی

چه کسی به من علم زندگانی اموخت ؟ هجوم فتنه های آسمانی « نهاد »

نکته : نهاد گاهی حذف میشود :

فارسی را پاس بداریم . نهاد محذوف « ما»

درس هایش را می خواند . نهاد محذوف « او »

نکته : نهاد همیشه در اول جمله نمی آید .

پرستار امرش همه چیز و کس

چه کسی پرستار امرش است ؟ نهاد : همه چیز و کس

نکته : گاهی برای دو یا سه جمله یک نهاد می آید ، یعنی نهاد در جمله اول می اید و برای جمله دوم و سوم حذف می شود .

علی به مدرسه آمد و کتاب هایش را برداشت و به سرعت برگشت .

****

مفعول : کس یا چیزی که کار بر آن واقع می شود .

نشانه مفعول « را» می باشد . کلمه ای که مفهوم جمله و فعل را تمام می کند .

راه های تشخیص مفعول :

به کمک « چه چیزی را » « چه کسی را » از فعل جمله سوال می پرسیم . آن چه در جواب می اید مفعول است .

گربه شیشه را شکست .

چه چیز را شکست ؟ شیشه

نکته : گاهی اوقات « را» که نشانه مفعول است از جمله حذف می شود .

گلستان کند آتشی بر خلیل « چه چیز را گلستان می کند ؟» آتش را

جهان جمله فروغ روی حق دان .« چه چیزی را فروغ حق بدانیم » جهان را

نکته : « را » همیشه نشانه ای مفعول نیست .

« را » نشانه حرف اضافه : لقمان را گفتند : «به»

مصلحت را سخنی چند بگفتم : « برای»

« را» فک اضافه : رایی که بین مضاف و مضاف الیه جابه جا می شود .

فلک را سقف بشکافیم « سقف فلک »

بوسهل را صفرا بجنبید « صفرای بوسهل بجنبید »

ز کژگویی سخن را قدر کم گشت « قدر سخن »

تا تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور « تا نوح کشتیبان توست »

متمم : متمم در لغت به معنای« " تمام کننده "» کلمه ای که توضیح بیشتری درباره جمله می دهد.

در اصطلاح اسم یا گروه اسمی که پس از حرف اضافه می اید .

حروف اضافه : برای ، بهر ، بی ، بر ، ز،جز، تا، با ، به، چون ، در

او با دوستش به مدرسه آمد .

نکته : چون وقتی حرف اضافه است که معنای مثل و مانند بدهد .

چو دانا یکی گوی و پرورده گوی. « مانند »

نکته : «را » در گذشته گاهی در معنای حرف اضافه می آمده است .

مرا آموخت علم زندگانی « به»

****

مسند : کلمه ای که حالت نهاد را بیان می کند و قبل از فعل های اسنادی می اید .

نحوه پیدا کردن مسند : از فعل جمله «چطور » و« چگونه» و «چجور» را می پرسیم .

فعل های اسنادی : بود ، شد ، است ، گشت، گردید ، گردانید ، هست ، نیست ، باشد ، باد .

چشمه هاشان جوشان / گاوهاشان شیرافشان باد .

هوا سرد است .

نکته : فعل « است » اگر به معنای "وجود داشتن " ، "حضور داشتن " ،" قرار داشتن " بدهد دیگر فعل اسنادی نیست .

پیروزی در چند قدمی ماست « قرار دارد »

علی در کلاس است « حضور دارد »

شیر در جنگل است « وجود دارد»

نکته : فعل « شد » اگر معنای " رفتن " بدهد دیگر فعل اسنادی نیست .

بهار جوامی شد از دست ما

پیامبر به مکه شد .

نکته : فعل « گشت و گردید » اگر معنای " جستجو کردن " ، "چرخیدن " گردش کردن " بدهد دیگر فعل اسنادی محسوب نمی شوند .

من در این آبادی پی چیزی می گشتم . « جستجو کردن »

نکته : فعل « است و بود و باش » در ماضی نقلی و ماضی بعید و ماضی التزامی فعل کمکی محسوب می شوند و فعل اسنادی به حساب نمی اید .

علی به مدرسه رفته بود . ای دوست دلم گرفته است .

شاید محمد کتاب خریده باشد

افعال اسنادی به دو دسته تقسیم می شوند :

نکته : گروهی از این افعال جمله های سه جزیی با مسند می سازند مانند :

« است ، شد ، بود ، گشت ، گردید ، »

هوا سرد است .« سه جزیی با مسند »

گروه دوم فعل های اسنادی :

جمله های چهار جزیی با مفعول ، مسند ، یا متمم و مسند می سازند .

نامیدن / خواندن / گفتن / صدا زدن

اهل محل او را پهلوان می نامند .

« چهار جزیی بامفعول و مسند »

پنداشتن / دیدن / دانستن / یافتن

گردانیدن / کردن / ساختن / نمود

شماردن / به شمار اوردن /به حساب اوردن

او را عاقل پنداشتم

فارسی هشتم متوسطه اول

سبک زندگی

درس ششم

راه نیک بختی

ده روز مهر گردون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

معنی: مهر و محبت کوتاه مدت فلک، افسانه و فریب است. ای یار، فرصت نیکی کردن در حق یاران و دوستان را غنیمت بشمار.

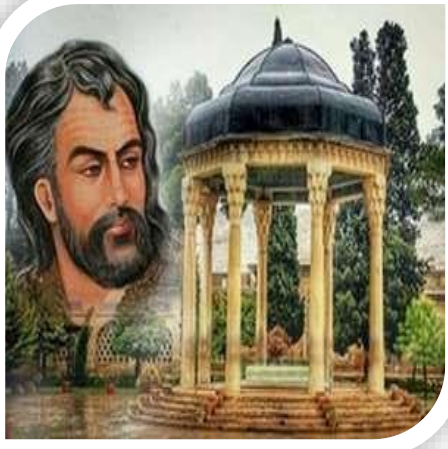
گردون : آسمان ، عالم ، فلک / افسانه : قصه ، اسطوره ، داستان بی اساس / افسون : سحر ، جادو ، حیله ، غیر واقعی / یارا : ای یار / به جای : در حق

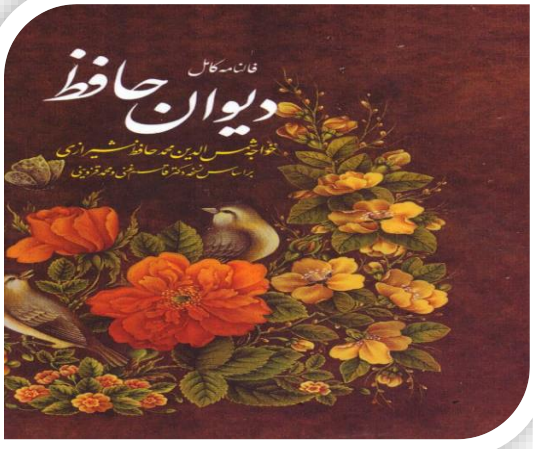
مفهوم کلی : غنیمت شمردن فرصت ها / مصراع اول : بی اعتباری دنیا ، ناپایداری دنیا و گذر عمر / تاکید بر نیکی کردن در حق دوستان / اغتنام فرصت

گذشت روزگار به افسانه و افسون تشبیه شده است . / ده روز : کنایه از مدت اندک / ده روز مهر گردون : زود گذر بودن خوشی های روزگار

تاریخ ادبیات :

خواجه شمس الدین محمد، حافظ شیرازی معروف به لسان الغیب، بزرگترین غزل سرای تاریخ ادبیات ایران است. وی در اوایل قرن هشتم در شیراز متولد شد. چون قرآن را از بر داشت به «حافظ» متخلص شد.

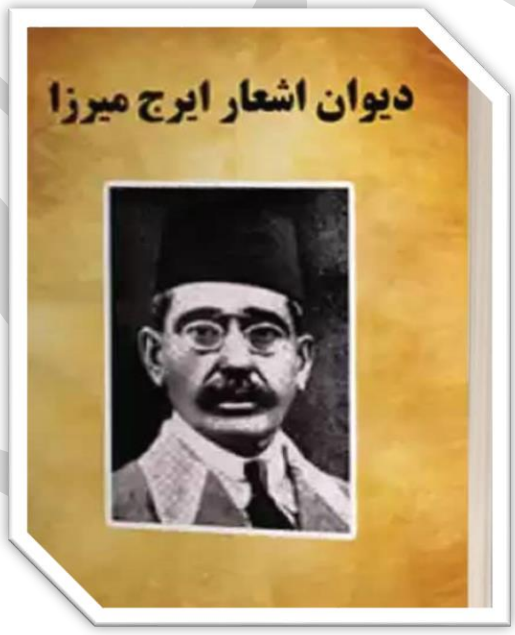




پیام های شعر: 1: توصیه به سحر خیزی // 2: احترام و نیکی کردن به پدر و مادر و گوش دادن به نصایح آن ها // 3: رعایت پاکیزگی و با ادب بودن /// 4: توصیه به راست گویی // 5: تلاش برای انجام کار مفید و کسب علم که باعث ارزشمندی زندگی می شود 6: غنیمت شمردن وقت // 7: حساب کارهای خود را داشتن و مواظب و مراقب اعمال خود بودن.

تاریخ ادبیات:

ایرج میرزا: از نوادگان فتحعلی قاجار بود. تحصیلاتش را در مدرسه دارالفنون تبریز گذراند. ابتدا شاعر قاجاریه بود اما به زودی از شاعری کناره گرفت. شعر ایرج میرزا ساده، روان و مشتمل بر کلمات و تعبیرات عامیانه است و مسایل مختلف اجتماعی را با زبانی ساده و شوخی های نیشدار بیان می کند.



زین گفته سعادت تو جویم پس یاد بگیر هر چه گویم

معنی: من با این سخن به دنبال خوشبختی تو هستم پس به آن چه می گویم گوش بده و آن را بخاطر بسپار.

سعادت : نیک بختی ، خجستگی // گفته : سخن ، پند // یاد بگیر: فعل امر

می باش به عمر خود سحرخیز وز خواب سحرگهان بپرهیز

معنی واژگان : سحرگهان : هنگام سحر « ان پسوند زمان » // می باش: همواره باش. // می باش: فعل امر مستمر

این بیت یاد آور ضرب المثل :« سحر خیز باش تا کامروا باشی »

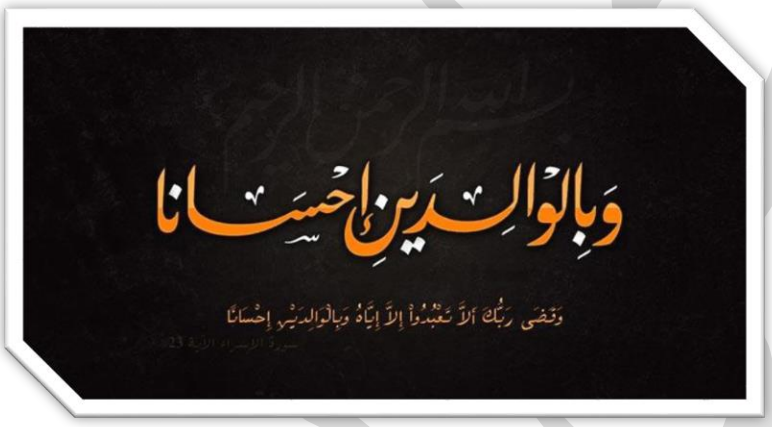




با مادر خویش مهربان باش آماده خدمتش به جان باش

معنی: با مادر خود با مهربانی رفتار کن و با تمام وجود به او خدمت کن.

معنی واژگان : به جان : با تمام وجود ، از صمیم قلب / واج آرایی « ش» و مصوت«ا» / تلمیح به آیه سیزده سوره لقمان « و بالوالدین احسانا » / آماده خدمت بودن : کنایه از انجام دادن فرمان



با چشم ادب نگر پدر را از گفته او مپیچ سر را

معنی: به پدرت با ادب و احترام نگاه کن و از گفته او سرپیچی نکن .

را در این بیت حرف اضافه است به معنی « به» / سر مپیچ: کنایه از نافرمانی نکن / تناسب : چشم و نگر ، چشم و سر

چون این دو شوند از تو خرسند خرسند شوند ز تو خداوند

معنی: اگر پدر و مادر از تو راضی بشوند خداوند از تو خشنود می شود.

خرسند : راضی ، خشنود ، قانع / آرایه تکرار : خرسند // تلمیح به حدیث پیامبر « رضی الله فی رضی الوالدین و سخطه فی سخطهما »
رضایت خداوند در رضایت و خشنودی پدر و مادر است و خشم خداوند در غضب و خشم آنان است .



چون با ادب و تمیز باشی پیش همه کس عزیز باشی

بیت دو جمله دارد / هر دو جمله اسنادی است / مسند : با ادب و تمیز مصراع اول / عزیز: مسند مصراع دوم / چون : قید زمان

می کوش که هر چه گوید استاد گیری همه را به چابکی یاد

معنی: همواره تلاش کن که هر چه استاد و آموزگارت به تو می گوید همه را به سرعت یاد بگیری

می کوش : بکوش ، تلاش کن / می کوش: فعل امر / چابکی : زیرکی ، هوشیاری

زنهار مگو سخن به جز راست هر چند تو را در آن ضرر هاست

معنی: آگاه باش که سخنی به جز سخن راست نگویی هر چند به ضرر تو باشد.

تلمیح به سخن پیامبر: « قولو الحق و لو علی انفسکم » حق را بگویید هر چند به زیانتان باشد // تلمیح به سخن امام علی : « « قل الحق ، ان کان مرا » حقیقت را بگویید هر چند تلخ باشد ..النجاه فی الصدق » : نجات انسان در راستی است





هر شب که روی به جامه خواب کن نیک تامل اندر این باب

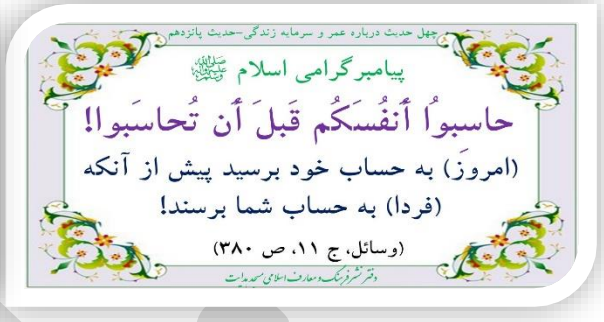
کان روز به علم تو چه افزود وز کرده خود چه برده ای سود

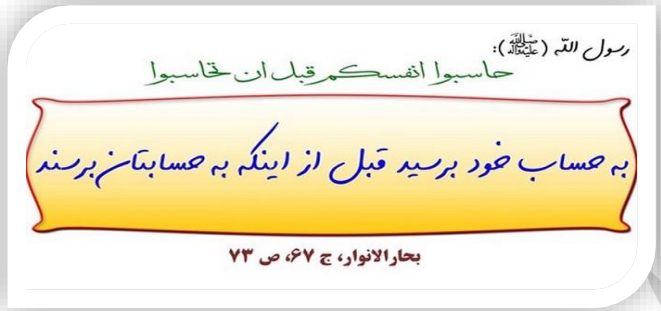
معنی: هر شب که به بستر خواب می روی در مورد این موضوع خوب فکر کن که آن روز به علم تو چه چیزی را اضافه کرد و از اعمال خود چه سود و بهره ای را برده ای.

جامه : لباس / تامل: درنگ ، اندیشه / اندر این باب: درباره این موضوع / کرده : عمل

آرایه تناسب: شب و خواب // تلمیح به حدیث: « حاسبوا قبل ان تحاسبوا » به حساب کار خود برسید قبل از آن که به حساب کار های شما رسیدگی شود .

هوم کلی: حسابرسی به اعمال روزانه // مواظب و مراقب اعمال خود بودن





روزی که در آن نکرده ای کار آن روز ز عمر خویش مشمار

معنی: روزی که در آن کار مفید و ارزشمندی انجام نداده ای، آن روز را از روزهای عمر خود بحساب نیاور.

واج آرایی « ر» « ک»

ادبیات تعلیمی اندرزی : سرشار از موعظه و پند است // راه بهتر زیستن و خوشبختی و سعادت را نشان می دهند

رین نمونه های ادبیات تعلیمی : بوستان و گلستان سعدی // مثنوی معنوی // کلیله و دمنه



درس

هفتم

آداب نیکان

این درس به زندگی عارفان بزرگ الهی اشاره دارد که تنها عبادت و خداپرستی را برای یک زندگی ارزشمند و کافی نمی دانند. عارفان بزرگ خداوند را در همه حال و در سراسر زندگی خود حاضر و ناظر می بینند / در این درس بهلول به جنید سفارش می کند لحظه لحظه زندگی ات را به حضور خدا بگذران. (حلال بخور- دروغ نگو- نسبت به برادر مسلمان خود کینه نداشته باش و حتی در هنگام خواب از یاد خدا غافل مباش).

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی / صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست



۷ درس هفتم — آداب نیکان

آورده‌اند که شیخ جُنید بغدادی، از عارفان قرن سوم هجری، از شهر بیرون رفت و مریدان از پی او می‌رفتند. شیخ از احوال بهلول پرسید. مریدان گفتند: «او مرد دیوانه‌ای است و تو را با او چه کار؟» گفت: «او را طلب کنید که مرا با او کار است». او را در صحرایی یافتند و شیخ را پیش او بردند. شیخ سلام کرد. بهلول جواب سلام او را داد. فرمود: «تویی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می‌کنی؟» عرض کرد: «آری». بهلول فرمود: «باری، طعام خوردن خود را می‌دانی؟» عرض کرد «اوّل «بسم‌الله» می‌گویم، از پیش خود می‌خورم. لقمهٔ کوچک برمی‌دارم». بهلول برخاست و فرمود: «تو می‌خواهی مرشد خلق باشی، در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی‌دانی؟» و به راه خود رفت. پس مریدان شیخ را گفتند: «یا شیخ، این مرد دیوانه است».

شیخ در پی او روان شد و گفت: «مرا با او کار است». چون بهلول به ویرانه‌ای رسید، بازنشست. جنید به او رسید. بهلول پرسید: «آیا سخن گفتن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری، به قدر می‌گویم و بی موقع و بی حساب نمی‌گویم. به قدر فهم مُستمعان می‌گویم و ...». بهلول گفت: «چه جای طعام خوردن که سخن گفتن هم نمی‌دانی!»؛ پس برخاست و برفت.

آورده‌اند: یعنی نقل کرده‌اند. / شیخ: پیر، مراد، رهبر، راهنما.

مرید: شاگرد. پیرو. هوادار / عارف: خداشناس.

پی او: پشت سر او، دنبال او / احوال: جمع مکسر حال

ارشاد: راهنمایی و هدایت. / طعام: خوراک. غذا

مرشد: رهبر و راهنما و هدایتگر / مستمع: شنوندگان

مریدان از پی او رفتند: شاگردان به دنبال او حرکت کردند.

شیخ در پی او روان شد: (یعنی به دنبال او رفت) حرکت کرد

او را طلب کنید مرا با او کار است: او را دعوت کنید (او را بخوانید) من با او کار دارم

به قدر می گویم بی موقع و بی حساب نمی گویم به قدر فهم مستمعان سخن می گویم:

معنی: به اندازه سخن می گویم بی موقع و بی نسنجیده سخن نمی گویم. به اندازه ای که شنوندگان حرف من را بفهمند صحبت میکنم.

آداب: جمع مکسر ادب. روشها.

دامن گرفتن: کنایه از خواهش و التماس کردن.

دعوی: ادعا. خواسته / معترف: اعتراف کردن. اقرار کردن.

معترف: اعتراف کردن. اقرار کردن.

فرع: غیر اصل. / به جا آوردن: انجام دادن

بغض: گرفتگی گلو / حسد: رشک بردن.

ذکر: یاد کردن خدا / دستاورد: نتیجه. محصول.

پیوسته: همواره. قید / استعداد خدادادی: قابلیت و توانایی ذاتی

چرتکه: وسیله محاسبه / چاپار: نامه رسان

اسطرلاب: ابزار ستاره شناسی در قدیم / چیرگی: پیروزی. برتری

تار و پود زندگی: اصل و اساس / هنجار: رفتار

عقیده: باور / داد و ستد: خرید و فروش



جنید باز به دنبال او رفت تا به او رسید. بهلول گفت: «تو از من چه می خواهی؟ تو که آداب طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمی دانی! باری، آداب خوابیدن خود را می دانی؟» عرض کرد: «آری می دانم»، پس آنچه آداب خوابیدن بود که از حضرت رسول ﷺ رسیده بود، بیان کرد. بهلول گفت: «فهمیدم که آداب خوابیدن هم نمی دانی». خواست برخیزد. جنید دامنش بگرفت و گفت: «من نمی دانم، تو از بهر خدا، مرا بیاموز». بهلول گفت: «تو دعوی دانایی می کردی، اکنون که به نادانی خود معترف شدی، تو را بیاموزم. بدان که اینها که تو گفتی همه فرع است و اصل در خوردن، آن است که لقمهٔ حلال باید و اگر حرام را صد از این گونه آداب به جا بیاوری فایده ندارد و سبب تاریکی دل شود. در سخن گفتن نیز باید اول، دل، پاک باشد و نیت درست باشد و آن گفتن برای رضای خدا باشد وگرنه سکوت و خاموشی بهتر و نیکوتر باشد و در آداب خواب، اصل این است که در دل تو بُغض و کینه و حسد مسلمانان نباشد و در ذکر حق باشی تا به خواب روی». جنید دست بهلول را بوسید و او را دعا کرد.

جامع التمثیل، محمد خبله رودی



علم و دانش و دستاوردهای جدید علمی، پیوسته چهرهٔ جهان و چگونگی زیست انسان را دگرگون می سازد. بشر به کمک عقل و استعداد خدادادی خویش، تلاش می کند تا ابزاری پدید آورد که رنج زندگی را کم کند و بر آسایش آن بیفزاید.

روزگاری چرتکه، چاپار، پیک، پرندهٔ نامه رسان و اسطرلاب در جامعه و محیط زندگی اجتماعی نقش داشتند. امروزه این ابزارها، کارایی ندارند. اکنون عصر چیرگی ماشین و رایانه و به طور کل، روزگار تسلط دستاوردهای علمی و فناوری بر تار و پود زندگی بشر است.

انسان، موجودی اجتماعی است و هر جامعه ای در سرزمین ویژه ای، دین، زبان، اخلاق، آداب و هنجارهای فرهنگی و سنت های اعتقادی، باورها و ارزش های خاصی دارد. افراد جامعه در برخوردها و داد و ستدها پایبند به آن اعتقادات و هنجارهای

حریم: محدوده / معیار: شاخص. ملاک

حرمت: احترام / پاس داشتن: قدر دانستن

حصار: دیوار / آراسته: اماده ومزین

هویت: مایت ووجود / رهاورد: سوغات ودستاورد

تمدن: فرهنگ وشهر نشینی / مظاهر: نشانه ها

روح انگیز: شادی آرو / جلوه جمال: تصویر زیبایی

طوفان خیزبودن: یعنی آشفته بودن

کمال: تکامل. پیشرفت کامل شدن ابزار ها همچون بمب

خدمت به پیشرفت خلق خدا به کار گرفته شوند و انسان را در مسیر کمال و رسیدن به اخلاق متعالی، کمک کنند، وگرنه ابزاری برای به پوچی و نابودی کشاندن بشر به شمار می‌آیند و سبب غفلت و اسارت انسان می‌شوند.

امروزه که دشمنان این ملت، از راه این ابزارها، جنگ نرم را بی‌هیاهو آغاز کرده‌اند تا غوغایی بیافرینند، اگر کاربران اینترنت و فناوری جدید به اخلاق علمی و فضایل انسانی، آراسته نشوند و حریم قانون و دین و هنجارهای اخلاقی، فرهنگی و آداب جوانمردی را رعایت نکنند، این ابزارها همچون بمب ویرانگری خواهند شد در هر خانواده؛ بنابراین، اخلاق رایانه‌ای یا فناوری، بیانگر پایبندی ما به اخلاق فردی و ارزش‌های اجتماعی و رعایت حقوق دیگران است.

اکبری شِلدره

خودارزیابی

۱ سه درس که بهلول به جنید آموخت، چه بود؟

۲ در زندگی امروزی، چه آسیب‌هایی انسان را تهدید می‌کند؟

۳ به‌نظر شما بهترین زمان سخن گفتن و بهترین زمان سکوت و خاموشی، چه هنگامی است؟

۴ .....

پوچی: بیهودگی / غفلت: بی خبری. ناگاهی / بی هیاهو: بی سروصدا / فضائل: جمع فضیلت. خوبی ها

ابزار ها همچون بمب ویرانگر هستند: تشبیه

درس اصلی که بهلول به جنید آموخت: اصل در خوردن حلال بودن لقمه می باشد. / اصل در سخن گفتن پاک بودن نیت و رضای خدا است / اصل در خوابیدن اینست که کینه و حسدی نسبت به مسلمان در دلت نباشد و بفکر خدا باشی تا بخواب بروی.

موضوع: حکایت خودشناسی

وقتی جولاهه ای به وزارت رسیده بود. هر روز بامداد برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و تنها در آنجا شدی و ساعتی در آنجا بودی. پس برون آمدی و به نزدیک امیر رفتی. امیر را خبر دادند که او چه می کند. امیر را خاطر به آن شد تا در آن خانه چیست؟

روزی ناگاه از پس وزیر بدان خانه در شد. گودالی دید که در آن خانه چنان که جولاهگان را باشد. وزیر را دید پای بدان گودال فرو کرده. امیر او را گفت که این چیست؟

وزیر گفت یا امیر، این همه دولت که مراست، همه از امیر است. ما ابتدای زندگی خویش فراموش نکرده ایم که ما این بودیم. هر روز زندگی گذشته خود را به یاد می آورم، تا خود به غلط نیفتم.

امیر انگشتری از انگشت بیرون کرد و گفت بگیر و در انگشت کن. تا کنون وزیر بودی، اکنون امیری!

معنی کلمات مهم حکایت :

جولاهه : بافنده / بامداد: صبح / درآنجا شدی: به آنجا وارد می شد /

خاطر به آن شد: به فکرش افتاد / بودی: می ماند / از پس: به دنبال

در شد: وارد شد / دولت: خوشبختی و سعادت / به غلط نیفتم : اشتباه نکنم

مفهوم حکایت

محتوای این حکایت به مغرور نشدن در زندگی اشاره دارد. یعنی چنانچه زندگی روی خوشی به ما نشان داد و نعمت های الهی به سوی ما سرازیر شدند، به کسب آن ها مغرور نشویم، از صاحب اصلی آن نعمت ها شاکر باشیم و همواره به خاطر داشته باشیم که از کجا به کجا رسیده ایم.

پس انسان نباید گذشته خود را فراموش کند و بداند در چه جایگاهی بوده و حال به کجا رسیده.

درس هشتم

آزادگی

اهداف آموزشی درس:

آشنایی با مفاهیم آزادی و آزادگی / آشنایی با جامی و آثار او / آشنایی با ترکیبات و واژگان جدید فارسی / آشنایی با قالب مثنوی

محتوای فکری درس: 1: شعر بر شکرگزاری انسان در برابر داده های پروردگار و عزت نفس انسان تاکید دارد. 2: قناعت و خشنودی را از ویژگی های انسان های آزاده و عارف می داند و آدمی را از غرور و طمع برحذر می دارد، 3: همچنین در این شعر با انسان کاملی روبرو می شویم که به توانایی های خود تکیه می کند و نیازمندی و وابستگی به دیگران را پسندیده نمی داند و در همه حال از پروردگار یاری می طلبد.

لحن شعر: لحن شعر داستانی روایی می باشد. این گونه متن ها معمولا با آهنگ نرم و کشش آوایی خوانده می شوند بنابراین باید به گونه خوانده شود که میل و رغبت شنونده را به شنیدن ادامه آن برانگیزد و شوقی همراه با انتظار در شنونده ایجاد کند.



خارکش پیری با دلق درشت پشته ای خار همی برد به پشت

معنی: پیری خارکش با لباس های پشمی و خشن و فقیرانه ای، توده ای خار را بر پشت خود حمل می کرد.

دلق: نوعی جامعه پشمین که فقیران می پوشند ، جامه // پشته : انبوه ، توده // درشت : زبر ، خشن ، ناهموار ، دشوار ، سخت

تناسب : خار ، خارکش ، پشته // واج آرایی صامت « ش»

لنگ لنگان قدمی برمی داشت هر قدم دانه ای شکری می کاشت

معنی: در حالی که می لنگید و به آرامی راه می رفت، در هر قدم خدا را شکر می کرد.

لنگ لنگان : قید // دانه شکر : ترکیب اضافی // دانه شکر می کاشت : از خدا تشکر می کرد .

واج آرایی صامت « ش » // دانه شکر : اضافه تشبیهی « شکر گزاری را به کاشتن دانه تشبیه کرده است » // تکرار : قدم ، قدم

کای فروزنده ی این چرخ بلند وی نوازنده دل های نژند

معنی: ای خدایی که این آسمان بلند را برپا کننده کرده ای و ای کسی که آرامش دهنده دل های غمگین هستی.

فروزنده : بلند کننده ، برپا کننده // چرخ : آسمان ، فلک // نوازنده : آن که نوازش و مهربانی کند// نژند : اندوهگین ، غمناک ، سرد ، بی روح // نوازنده یک واژه با چند معنا : 1: به معنی نوازنده در علم موسیقی .2 : به معنی نوازش کننده ، مهرورزنده

چرخ بلند : استعاره از آسمان // واج آرایی « ج»

کنم از جیب نظر تا دامن چه عزیزی که نکردی با من

معنی: هنگامی که سرتاپا «همه وجودم» را نگاه می کنم . در می یابم که چقدر بزرگواری ها و محبت ها در حق من انجام داده ای.

جیب : گریبان ، یقه

از جیب تا دامن : همه وجودم // جیب ، دامن : تناسب // از جیب تا دامن نظر کردن : کنایه از به احوالات خود نظر کردن

مفهوم کلی : رضایت و خرسندی از خداوند

در دولت به رخم بگشادی تاج عزت به سرم بنهادی

معنی: در سعادت و نیک بختی را به روی من باز کردی و به من عزت و ارجمندی بخشیدی.

دولت : اقبال و نیک بختی // عزت : ارجمندی ، سرافرازی ، عزیزی // گشادن : باز کردن // بنهادی : قرار دادی // رخم : رخ من « م نقش مضاف الیه دارد » //

تاج عزت : اضافه تشبیهی // در دولت به روی کسی گشودن : کنایه از به خوشبختی رسیدن // تاج عزت به سرگذاشتن : کنایه از ارجمندی // تاج ، سر : تناسب

دولت : یک واژه چند معنایی که در طول زمان دچار تحول معنایی شده است و دارای معنای متعددی می باشد از جمله : بخت ، اقبال ، جاه ، مکنت ، سعادت // امروزه به معنی دولت و هیئت وزیران

حد من نیست ثنایت گفتن گوهر شکر عطایت سفتن

معنی: ستایش گفتن تو در حد و اندازه من نیست. من در بجا آوردن شکر بخشش های تو ناتوان هستم. «شکر گزاری تو مانند سوراخ کردن مروارید سخت و دشوار است.»

حد : اندازه // ثنا : ستایش ، شکر // سفتن : سوراخ کردن // عطا : بخشش // گوهر : اصل ، نژاد ، مروارید ، در اینجا سنگ قیمتی // کلمات هم آوا : سنا « نور» ، ثنا « ستایش » //

گوهر شکر : تشبیه // سفتن گوهر شکر : کنایه از شکر گزاری خدا به گونه ای دقیق و پسندیده // گفتن ، سفتن : جناس

مفهوم کلی : ناتوانی انسان در شناخت خداوند

نوجوانی به جوانی مغرور رخش پندار همی راند زدور

معنی: نوجوانی که جوانی خود مغرور بود «گویی بر اسب تکبر و غرور سوار بود» و این نشان تکبر و خودپسندی او از دور پیدا بود به پیرمرد نزدیک شد.

« پرهیز از خودخواهی »

رخش : نام اسب رستم ، در اینجا به معنی اسب // پندار : وهم ، گمان ، فکر

رخش پندار : تشبیه « خود پسندی به اسب تشبیه شده » // رخش پندار راندن : کنایه از خودپسندی و تکبر // واج آرایی « ن ، ر »

آمد آن شکر گزاریش به گوش گفت کای پیر خرف گشته خموش

معنی: شکر گزاری پیر خارکش به درگاه خداوند به گوش جوان مغرور رسید. گفت: ای پیر نادان، ساکت باش.

خرف: کم عقل ، تباهی خرد بر اثر زیادی سن // شکر گزاریش : « ش » نقش مضاف الیه دارد ، شکر گزاری او // پیر خرف گشته : گروه منادایی // واج آرایی : « ش ، ا »

خار بر پشت زنی زین سان گام دولتت چیست؟ عزیزیت کدام ؟

معنی: در حالی که با جمع آوری خار روزگار می گذرانی چطور از سعادت و خوشبختی و عزیزی حرف می زنی؟

زین سان : بدین گونه ، به این صورت // عزیزی : بزرگی ، ارجمندی ، // دولت : خوشبختی

عزت از خواری نشناخته ای عمر در خارکشی باخته ای

معنی: فرق سربلندی و ذلت را نمی دانی و عمر خود را در کار خارکشیدن، هدر داده ای.

خوار : زبون ، پست // کلمات هم آوا : خار ، خوار

پیر گفتا چه عزت زین به که نیی ام بر در تو بالین نه

ای فلان چاشت بده یا شامم نان و آبی که خورم و آشامم

معنی بیت اول: پیر گفت چه عزت و سربلندی بهتر از این که به تو نیازمند نیستم.

معنی بیت دوم: کای فلانی به من صبحانه یا شام بده یا نان و آبی بده که بخورم و بیاشامم

بالین : بستر // چاشت : یک قسمت از چهار قسمت روز که در آن چیزی بخورند //

به ، نه : جناس // بر در کسی بالین نهادن : کنایه از نیازمند بودن به دیگران // چاشت ، شام ، آب ، نان ، خورم : مراعات نظیر

مفهوم کلی : بالاترین عزت متکی بودن به خود و محتاج نبودن به دیگران است .

شکر گویم که مرا خوار نساخت به خسی چون تو گرفتار نساخت

معنی: خدا را شکر می گویم که من را پست و حقیر نکرد و به شخص فرومایه ای مانند تو گرفتار نکرد. «به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق / که بار محنت خود به که بار منت خلق»

خس : شخص پست و فرومایه ، ناچیز ، خاشاک // خوار : زبون ، پست //

خسی چون تو : تشبیه . جوان به خس تشبیه شده // خار و خس : مراعات نظیر

داد ب ا این همه افتادگی ام عز آزادی و آزادگی ام

معنی: با این همه ناتوانی و ضعف ام، خداوند به من عزت و آزادی آزادگی بخشیده است.

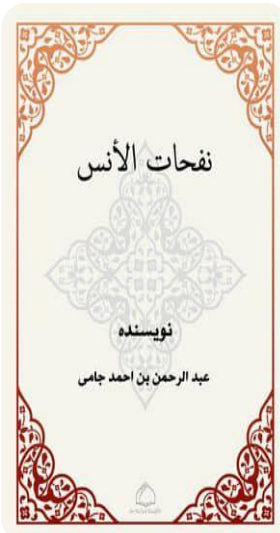
افتادگی : تواضع و فروتنی ، اینجا به معنی ناتوانی و ضعف // **آزادگی** : حریت ، جوانمردی ، نجابت ، اصالت // **آزادی** : در بند نبودن از نظر جسمانی //

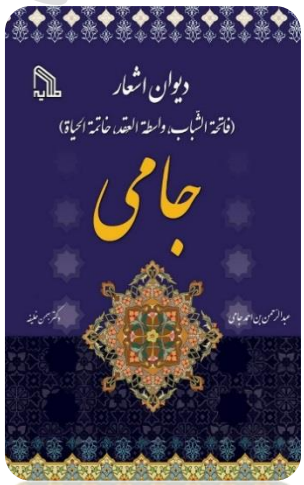
واج آرایی : « ا، ز » // **آزادی ، آزادگی** : جناس

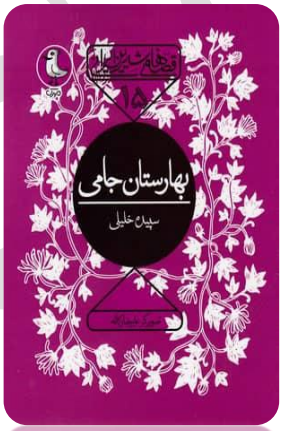
تاریخ ادبیات : شاعر و نویسنده معروف ایرانی **در قرن نهم هجری** است . وی به مناسبت محل تولدش « جام » و نیز به سبب دوستداری شیخ الاسلام احمد جام ، جامی تخلص کرده است .

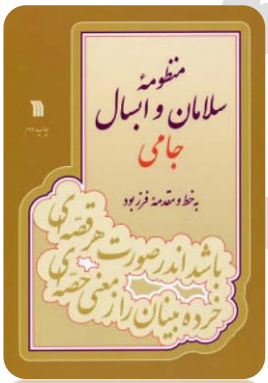
آثار : دیوان اشعار ، **هفت اورنگ « شامل هفت مثنوی به تقلید از خمسه نظامی شامل : سلسله الذهب ، سلامان ابسال ، تحفه الاحرار ، سبحه الاحرار ، یوسف و زلیخا ، مجنون و لیلی ، خردنامه اسکندی**

آثار منثور : **نفحات الانس ، بهارستان ، لوایح**









قالب های شعری :

مثنوی : قالب شعری است که هر دو مصراع آن قافیه دارد و قافیه هر بیت با بیت دیگر متفاوت است . (هر بیت قافیه جداگانه دارد .)

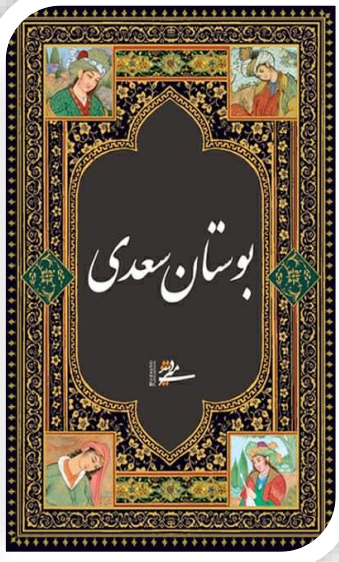
مناسب ترین قالب برای سرودن داستان های بلند و اشعار طولانی است .

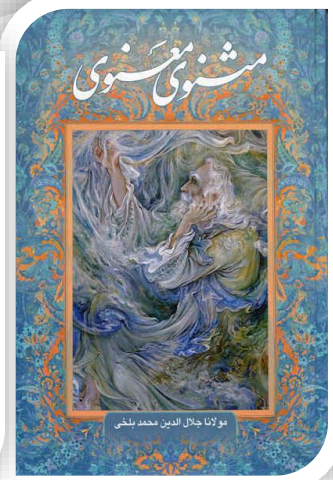
مثنوی معنوی اثر مولانا و شاهنامه اثر فردوسی در قالب مثنوی سروده شده است.

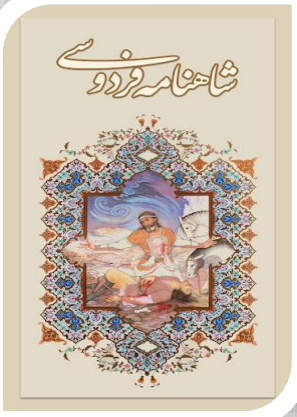
شکل گرافیکی قالب مثنوی :

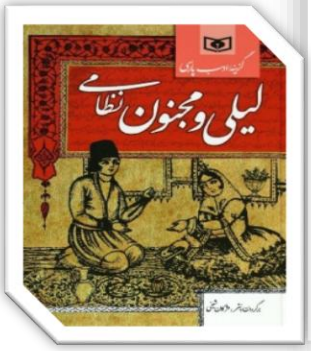
.....الف	..... الف
.....ب	.....ب
.....ج	..... ج

مهمترین مثنوی های فارسی : «شاهنامه فردوسی، بوستان سعدی، مثنوی معنوی، لیلی و مجنون»









فصل چهارم (نام ها و یادها)

درس نهم (نوجوان باهوش)

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زر نگار

معنی: اگر از انسان نام نیک به یادگار بماند بهتر است از اینکه قصری زیبا و مجلل از او باقی بماند.

زرنگار : مجلل ، طلایی

نوع لحن: این درس از سه بخش تشکیل شده است و لحنی روایی دارد که به فراخور متن، از خرده لحن های پرسش و پاسخ هم استفاده کرده است.

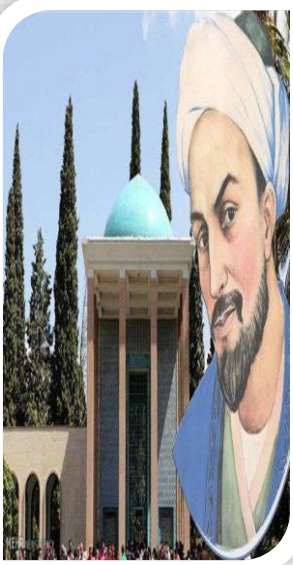
متن های این درس، وقایع و حکایت های داستان گونه ای هستند که به شیوه غیر مستقیم آموزه هایی مانند تشویق به کسب علم و دانش، تلاش در راه هدف های ارجمند، دوری از جهل و نادانی و . . . . را در خود جای داده اند.

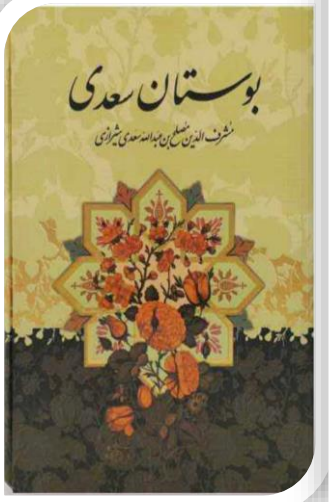
تاریخ ادبیات:

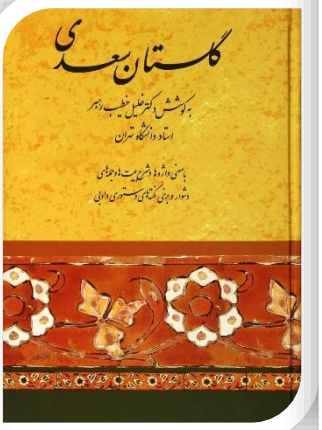
سعدی شیرازی: شاعر قرن هفتم هجری قمری می باشد. آثار او عبارتند از: **گلستان، بوستان.**

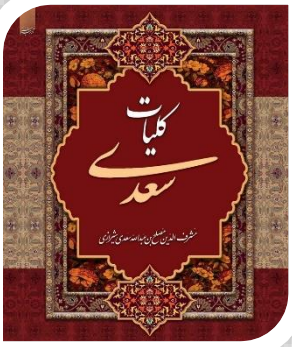
گلستان: کتابی است به فارسی آمیخته به نظم و نثر که در سال 656 سعدی آن را نوشته است. گلستان **هشت باب** دارد و **یک مقدمه**. اساس این کتاب بر بیان حکایت است و هدف آن تربیت انسان هاست.

بوستان: منظومه مثنوی سعدی است. این منظومه به **ده باب** تقسیم شده است. بوستان سعدی منظومه ای است **اخلاقی، اجتماعی و عرفانی.**











۹
درس نهم

نوجوان باهوش

میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنها یک‌بار برای او می‌خواندند، آن را به‌طور کامل حفظ می‌کرد. همین باعث شده بود که پدربزرگش میرزا محمدخان که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه‌اش را به همراه خود به مجالس شعرا ببرد. یک بار که قائم‌مقام به همراه پدربزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدربزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. وی فارسی را خوب می‌فهمد». قائم‌مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان».

میرزا ابوالقاسم لحظه‌ای مکث کرد، چشمانش را بست و شروع به خواندن کرد:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست»

مجالس : جمع مجلس

سرشناس : معروف ، مشهور ، شناخته شده

شعرا : جمع شاعر

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

معنی: شادابی و خرمی من در جهان ناشی از این است که خداوند دنیایی به این زیبایی و شادابی آفریده است. به همه جهان و گیتی عشق می ورزم چرا که تمام هستی و عالم آفریده خداست.

تکرار : خرم ، جهان ، عالم / واج آرایی : (م ، ا،)

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست

معنی: با لذت و شیرینی، زهر را می نوشم (سختی ها را تحمل می کنم) چرا که معشوق زیبای روی من آن را به من تعارف می کند و می دهد. با احترام هر دردی را که از سوی معشوق باشد با جان و دل می پذیرم زیرا که درمان تمام دردها خدا است.

ارادت : دوستی از روی اعتقاد و ایمان / شاهد : حاضر ، گواه ، محبوب ، معشوق / ساقی: آبرسان

متناقض نما : به حلاوت بخورم زهر / تضاد : حلاوت ، زهر / شاهد : خداوند

سرشار : لبریز ، پر

حکمت : دانش

لهجه : شکلی از زبان

نامی : معروف ، مشهور

استعداد : توانایی ، قابلیت

بی نظیر : بی مانند

فلسفه : علمی که درباره حقایق موجودات زنده بحث می کند .

استعداد : توانایی ، آمادگی

حکمت: دانش ، معرفت



آن مرد از شادی چشمانش درخشید و با لهجهٔ خاصی گفت: «فوق العاده است!».
پدربزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعرخوانی میرزا ابوالقاسم؟»
آن خارجی گفت: «هردو، هم شعر سعدی و هم شعرخوانی نوهٔ شما ...».
وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز استعداد بی نظیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آیندهٔ درخشانی برای او می‌بینم». آری قائم مقام به کمک هوش و استعداد سرشار خود بعدها یکی از مردان نامی کشورداری و سیاست شد.

هیاهو : غوغا ، بانگ و فریاد ، همهمه ، شلوغی

سکوت باغ را شکستند : کنایه از ، از بین بردن آرامش و سکوت

تضاد : هیاهو ، سکوت

فاصله را یک نفس طی می کرد : کنایه از بی وقفه و سریع رفتن

کاغذ ذهن : اضافه تشبیهی (ذهن : مشبه . کاغذ : مشبه به)

یک نفس : کنایه از بدون توقف و ایستادن

مراعات نظیر : کاغذ ، قلم، نوشته

گوش سپردن : کنایه از توجه و شنیدن عمی



آشپززادهٔ وزیر

هیاهوی کلاغ‌ها سکوت باغ را می‌شکست.
برف به آرامی می‌بارید. صدای کلاغ‌ها گوش محمدتقی را آزار می‌داد؛ صدای استاد را از پشت درهای بسته به سختی می‌شنید.
روزهای زیادی بود که محمدتقی سینی غذا بر سر می‌گذاشت و فاصلهٔ آشپزخانه تا مکتب‌خانه را یک نفس طی می‌کرد. غذا را به اتاق می‌برد؛ پشت در می‌نشست و به بهانهٔ بردن ظرف‌ها، به گفته‌های استاد گوش می‌سپرد. چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت، شنیده‌ها را بر کاغذ ذهن می‌نوشت و در دل تکرار می‌کرد.

حاصل : نتیجه

دانش دست و پا شکسته : دانش ناقص

قلک ذهن : اضافه تشبیهی

طراوت : شادابی ، تازگی

خیره شدن : مات و مبهوت / کنایه از با تعجب نگاه کردن

تعارف : زیادروی در احترام ، رعایت ادب کردن

کاشف : آشکار کننده ، کشف کننده

حاصل ماه‌ها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و دزدکی به درس گوش دادن دانش دست و پاشکسته‌ای بود که اندک اندک در قلک ذهنش جمع شده بود.

باغ، دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند. شب تولد حضرت محمد ﷺ بود و قائم مقام فراهانی، مهمان‌های زیادی را دعوت کرده بود. محمدتقی به‌جای پدر، سینی شربت را برای مهمان‌ها برد. شربت‌ها را که داد، گوشه‌ای ایستاد تا ظرف‌ها را جمع کند. قائم‌مقام متوجه او نبود. داشت از استاد وضع درس بچه‌ها را می‌پرسید که استاد گفت: «بچه‌ها با استعداد هستند». محمدتقی می‌دانست که استاد تعارف می‌کند. وقتی که قائم مقام گفت: «خب بد نیست امتحانی بگیریم». محمدتقی خوشحال شد.



قائم‌مقام رو به پسرش کرد و گفت: «بگو ببینم محمد، کاشف الکل که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشهٔ چشم به علی خیره شد.

علی گفت: «من بگویم؟»

ـ بگو، تو بگو!

ـ معلوم است، ابن سینا.

لب گزیدن : لب به دندان گرفتن

افسوس و حسرت خوردن

چشم از تعجب باز ماندن : کنایه از بسیار تعجب کردن

تاسف بار : با افسوس ، ناراحت کننده ، ناراضی

به سرش کوبید : کنایه از تاسف خوردن

همه سر ها به طرف او برگشت : کنایه از اینکه متوجه او شدند

سرش را بالا گرفت : کنایه از با افتخار و غرور

خب‌بار قائم مقام چرخید روی برادر زاده‌اش و همان سؤال را با نگاه از او پرسید.

اسحاق گفت: «خیر، ابن سینا که شاعر است، کاشف الکل ...» و سکوت کرد و به سرش کوبید. اتفاقاً محمدتقی جواب آن سؤال را می‌دانست اما می‌ترسید بگوید. لب گزید و منتظر ایستاد، ولی با خود فکر کرد: «بگذار لیاقت یک بچهٔ آشپز را ثابت کنم». این بود که سینی را کنار نهاد و جلو رفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟»

قائم مقام نگاهش کرد. همهٔ سرها به طرف او برگشت.

ـ بگو، اگر می‌دانی بگو!

محمدتقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بن زکریای رازی».

چشم‌های قائم مقام از تعجب باز ماند. گفت: «آفرین بر پسر کربلایی محمد قربان!».

قائم مقام رو به بچه‌ها کرد و گفت: «این شعر از کیست؟

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را انیس و مونس شد

معنی: ستاره ای بی مانندی شروع به درخشیدن کرد و همچون ماه تابان، روشن کننده تمام مجلس شد و برای دل های ناآرام و وحشت زده ی ما، یار و همدم مناسبی گردید.

رمیده : گریخته ، ترسان / **هم خانواده :** انیس، مونس ، همدم ، همدل

ستاره : استعاره از پیامبر / **تناسب :** ستاره ، ماه ، درخشیدن

جناس ناقص اختلافی : ما ، ماه / تلمیح به تولد پیامبراکرم

ماه مجلس شدن : کنایه از باعث رونق و شکوفایی آن شدن / واج آرایی (س) / تشبیه (ماه مجلس)

به وجد آمدن : خوشحال شدن

هلهله : فریاد ، شادی


ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیدهٔ ما را انیس و مونس شد»

و این بار هم چون هرکدام از بچه‌ها جواب غلط دادند، از محمدتقی پرسید. همه چشم‌ها به دهان او خیره شده بود.

محمدتقی گفت: «این بیت از خواجه حافظ شیرازی است».

جمعیت که از این جواب به وجد آمده بودند، بی‌اختیار دست زدند و هلهله و شادی کردند.

محمدتقی سرانجام توانست با تلاش و پشتکار فراوان به مقام صدراعظمی برسد و لقب امیرکبیر بیابد و منشأ خدمات فراوانی برای کشور عزیزش ایران باشد.

امیرکبیر، فرهادحسن‌زاده

نامدار : معروف

ذکاوت : تیزهوشی

آبله : بیماری پوستی واگیر که به صورت تاول بر پوست ظاهر می شود .

خرافات : سخنان بیهوده ، افسانه

شیوع : همه گیر شدن ، فاش شدن ، رایج شدن

جهل : نادانی

برسرزبان افتادن : کنایه از مشهور بودن

واکسینه : واکسن زده شده

خرافات : باور های غلط / **ز قضا :** اتفاقا ، **رسا :** بلند ، شیوا

تشبیه : تمام بچه های ایران فرزندان حقیقی من هستند


گریهٔ امیر

میرزاتقی‌خان امیرکبیر از مردان نامدار تاریخ ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ هـ.ق. در هزاوهٔ فراهان متولد شد. در مورد هوش و ذکاوت امیر داستان‌های بسیار بر سر زبان‌هاست.

در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع پیدا کرده است. امیر فورا دستور داد که در تمام شهر و روستاهای نزدیک، برنامهٔ آبله‌کوبی اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی به امیر خبر دادند که مردم از روی جهل و نادانی و خرافات حاضر نیستند واکسینه شوند و در تمام شهر تهران فقط سیصد و سی نفر آبله کوبیده‌اند. امیر سخت نگران شد. از قضا در همان روز مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به پدر گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله‌کوب فرستادیم». مرد با اندوه فراوان گفت: «جناب امیر، گفته بودند اگر آبله بکوبیم، بچه جن‌زده می‌شود!».

امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی!». چند دقیقه بعد بقالی را آوردند که او نیز بچه‌اش مرده بود. این بار امیر دیگر نتوانست تحمل کند و شروع به گریه کرد.

بعد از این ماجرا امیرکبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: «مسئول جهل مردم، ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، این وضع پیش نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران، فرزندان حقیقی من هستند».

امیرکبیر: از بزرگترین مردان سیاسی دوران قاجاریه است. پدرش آشپز قائم مقام بود و میرزا تقی خان نیز در خاندان قائم مقام تربیت یافت و در جوانی وارد دستگاه ولیعهد شد در تهران به صدارت عظمی ناصرالدین شاه رسید. با اصلاحاتی که انجام داد، مخالفان او از پای ننشستند تا شاه را به برکناری او و تبعید وی به کاشان و صدور حکم قتل او وادار کردند.



قائم مقام فراهانی: ادیب، منشی و شاعر دوره قاجاریه وی در نظم و نثر تبحر داشت و «**ثنایی**» تخلص می کرد. کوشش های بسیار وی برای اصلاح ایران موجب حسادت عده ای از جمله میرزا آقاسی شد و بدگویی بدخواهان شاه قاجار را برانگیخت تا او را به باغ گلستان تهران احضار کرد و وی را در همان جا خفه کرد.

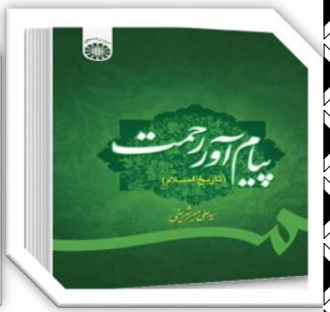
مجموعه نوشته های وی به نام «**منشات**» است. قائم مقام در نوشتن آن از **گلستان سعدی** پیروی کرده است.





محمود حکیمی: از جمله نویسندگان و پژوهشگرانی است که عمر خود را وقف مطالعه و پژوهش در حوزه معارف اهل بیت کرده است. از آثار او می توان به: «**زندگانی حضرت زینب**»، «**سیرت و شخصیت حضرت محمد**»، «**زندگانی امام حسین**»، «**داستان های آموزنده برای کودکان**»، «**آموزش کودکان نابینا**»، و «**حس ششم**» اشاره کرد.

همچنین در حوزه داستان «**وجدان**»، «**به سوی ساحل**» و «**پیام آور محبت**» از آثار او ست.









صفت بیانی : صفتی که خصوصیات و چگونگی اسم را بیان می کند . مانند : قد ، رنگ ، جنس و..... را بیان می کند .

صفت بیانی پنج نوع است :

الف : صفت بیانی ساده : چگونگی و خصوصیات موصوف را بیان می کند . سیاه . سفید. بزرگ. لاغر. دراز

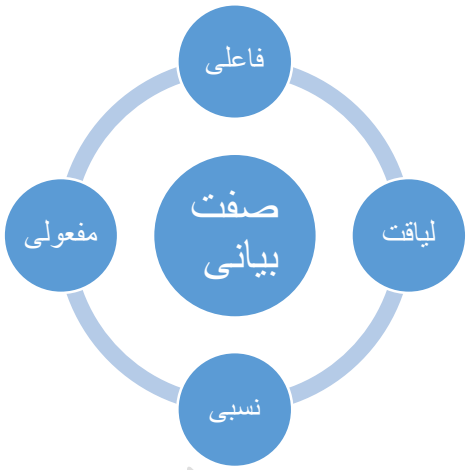
صفت فاعلی : صفتی که بر کننده کار دلالت می کند

ب : روش ساخت صفت فاعلی :

1: بن مضارع + نده = نویس + نده = نویسنده / شنو+ نده = شنونده

2: بن مضارع + ان = دو + ان = دوان / رو+ ان = روان / خند + ان = خندان

3: بن مضارع + ا = شنو+ ا = شنوا / دان + ا = دانا



« گر ، کار ، گار ، ار » صفت فاعلی می سازند .

کار+ گر = کارگر / رفت + گر + رفتگر / بازیگر/ دادگر

سیمان+ کار = سیمانکار / سنگ + کار = سنگ کار / ریاکار

افرید + گار = آفریدگار / پرورد + گار + پروردگار / آموزگار / خواستگار

خرید + ار = خریدار / خواست + ار = خواستار / پرستار

پ : روش ساخت صفت مفعولی :

بن ماضی + ه = خرید + ه = خریده / شنید + ه = شنیده / فروخت + ه = فروخته

ت : روش ساخت صفت لیاقت :

مصدر + ی = خوردن + ی = خوردنی / نوشیدن + ی = نوشیدنی / شکستن + ی = شکستنی

ث: روش ساخت صفت نسبی :

اسم + ی = بهشت + ی = بهشتی / غرب + ی = غربی / زمین + ی = زمینی / آسمان + ی = آسمانی / شهرداری / دنیایی

اسم + ین = پشم + ین = پشمین / راست + ین = راستین / دیر+ ین = دیرین /

اسم + انه = مردانه / زنانه / ماهانه / سالانه / مودبانه / محترمانه / دوستانه

فارسی، هشتم متوسطه اول

درسنامه درس دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم

قلم سحرآمیز، دو نامه / پرچمداران، / شیر حق / ادبیات انقلاب / یاد حسین

علی براتی دبیر ادبیات فارسی شهرستان الیگودرز

دبیرستان غیرانتفاعی سروش هدایت / دبیرستان ابوریحان بیرونی

اسفند 1400

چالدران : یکی از شهر های آذربایجان غربی

سحرآمیز : جادویی

کمال الدین بهزاد : نقاش و مینیاتور ساز دوره صفویه

سردار : فرمانده

توده : آنچه بصور انباشته و انبوه است .

می لغزید : سُر می خورد

مرغی : یعنی پرنده ای

اوج گرفته بود : بالا رفته بود



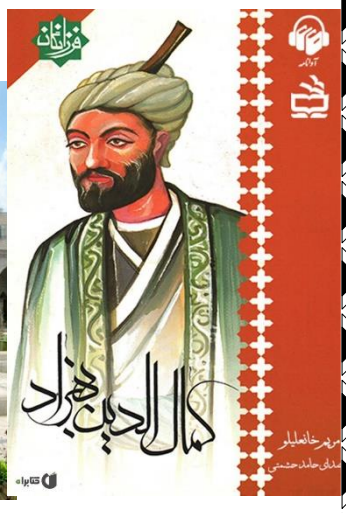
۱۰ درس دهم

قلم سحرآمیز

جنگ چالدران با همهٔ مقاومت دلیرانهٔ شاه اسماعیل و سربازانش به شکست انجامید. کمال‌الدین بهزاد همراه شاه اسماعیل بود. یکی از سرداران، زخمی شده بود. کمال‌الدین بهزاد همراه با شاه محمود نیشابوری او را به غاری در آن نزدیکی رساندند. غار، تاریک و نمناک بود. قطره‌های آب از شکاف سقف می‌لغزید و از روی توده‌ای آهکی که از سقف آویزان بود، پایین می‌آمد و از نوک آن به کف سنگی غار می‌چکید. باریکه‌ای از نور خورشید به داخل غار می‌تابید و فضا را روشن می‌کرد. کمال‌الدین تکّه چوب نیم سوخته‌ای برداشت و روی دیوار غار، تصویر مرغی را کشید که رو به سقف غار اوج گرفته بود. شاه محمود و سردار زخمی، مرغ را نگاه کردند. ا ,الدین زیر تصویر با خط خوش نوشت:

کمال الدین بهزاد: نقاش و مینیاتور ساز مشهور اواخر عهد تیموری و اوایل دوره صفوی ؛ لقب وی کمال الدین و از مردم هرات و شاگرد

سید احمد تبریزی بود . شاه طهماسب اول نزد کمال الدین بهزاد نقاشی آموخته است .







ای هدهد صبا به سبای فرستمت بنگر که از کجا به کجای فرستمت

معنی : ای پیام آور صبحگاهی تو را به سرزمین سبا (سرزمین معشوق) می فرستم . نگاه کن تو را به سرزمین معشوق می فرستم .

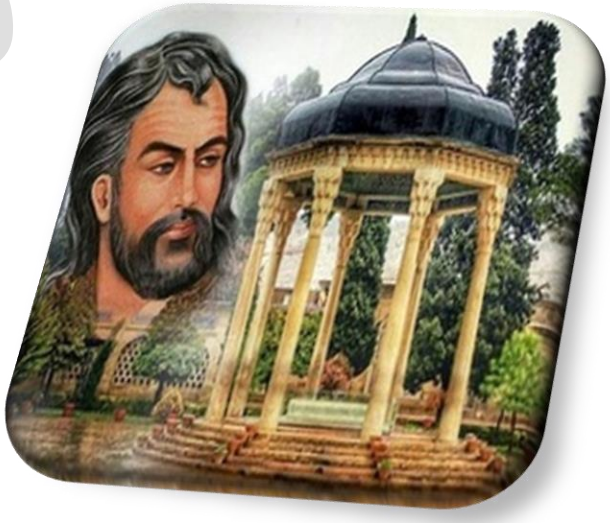
هدهد : پرنده شانه به سر ، پیک حضرت سلیمان / صبا : بادی که از سمت شمال شرقی می وزد ، پیک پیام رسان بین عاشق و معشوق / سبا : نام سرزمینی در یمن / جناس ناقص اختلافی : سبا ، صبا / تلمیح به داستان حضرت سلیمان

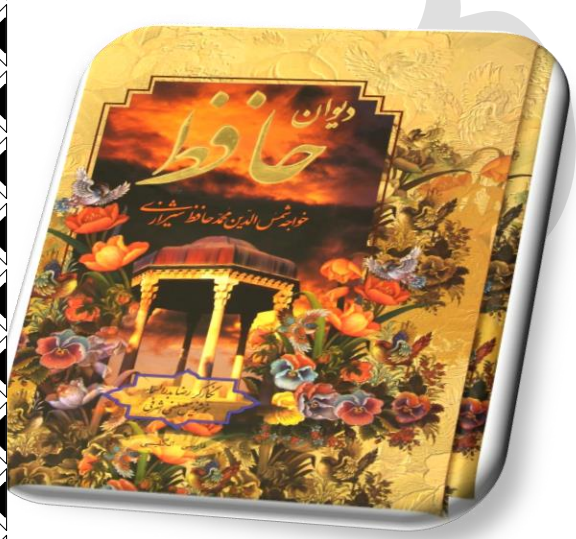
حیف است طایری چون تو، در خاکدان غم زین جا به آشیان وفا می فرستمت

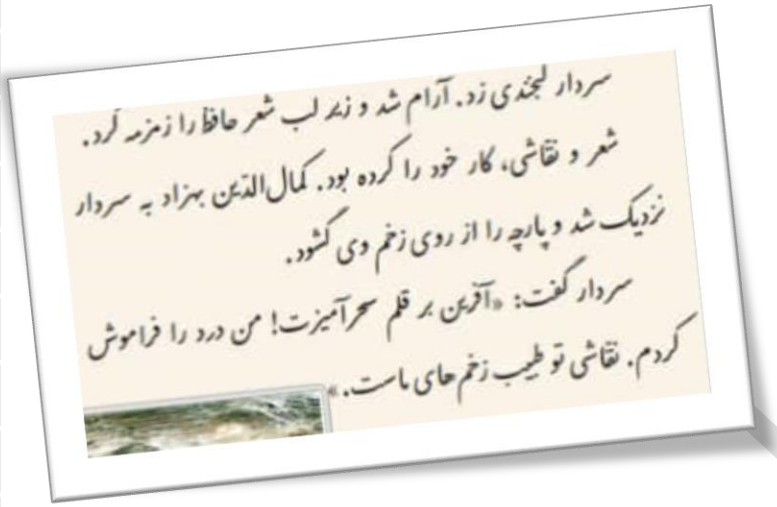
معنی: حیف است که پرنده ای مانند تو در این زمین غم آلود گرفتار باشد . از اینجا تو را به آشیانه مهربانی (خانه معشوق) می فرستم .

حیف : افسوس ، طایر : پرنده / خاکدان غم : زمین غم آلود / طایر : روح / خاکدان : استعاره از دنیا

حافظ شیرازی: خواجه شمس الدین ، محمد حافظ شیرازی معروف به لسان الغیب بزرگترین غزلسرای تاریخ ادبیات ایران است . وی در اوایل قرن هشتم در شیراز متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم و مطالعه قوانین ادب و دیوان شاعران پرداخت و چون قرآن را از بر داشت « حافظ » تخلص نمود .






سردار لبخندی زد. آرام شد و زیر لب شعر حافظ را زمزمه کرد.
شعر و نقاشی، کار خود را کرده بود. کمال‌الدین بهزاد به سردار
نزدیک شد و پارچه را از روی زخم وی گشود.
سردار گفت: «آفرین بر قلم سحرآمیزت! من درد را فراموش
کردم. نقاشی تو طبیب زخم‌های ماست.»

زمزمه : نغمه ، سرود خواندن زیر لب

کار خود را کرده بود : اثر خود را گذاشته بود

طبیب : پزشک ، درمان کننده

نقاشی تو طبیب درد های ماست : نقاشی : مشبه / طبیب : مشبه به

سید جمال آرام و قرار نداشت. گاه در مصر بود، گاه در استانبول، گاه در افغانستان و گاه در هند. همه‌جا مردم را به آگاهی و مبارزه با استعمار و بیدادگری دعوت می‌کرد. این روحانی پرشور به انگلیس که رسید، زبان انگلیسی را در مدتی کوتاه آموخت تا به این زبان سخنرانی کند و با اندیشمندان آنها به گفت‌وگو بنشیند. در فرانسه به فرانسوی می‌نوشت و در مصر به عربی سخنرانی می‌کرد.

این ایرانی پرشور وقتی نیرنگ استعمار را در کشورش دریافت، نامه‌ای به مرجع تقلید شیعیان، میرزای شیرازی، نوشت تا تنباکو را تحریم کند.

میرزای بزرگ این مرجع شجاع و بزرگوار، سرانجام، فتوای تاریخی را صادر کرد:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، الیوم... استعمال توتون و تنباکو، در حکم محاربه با امام زمان صلوات‌الله و سلامه علیه است.»

دو نامهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزای بزرگ، کار خود را کرده بود: قلیان‌ها شکسته شد؛ تنباکو تحریم شد؛ شاه به تنگنا افتاد و توطئهٔ انگلیس شکست خورد.

آرام و قرار نداشت : آسایش و راحتی نداشت

استانبول : شهری در ترکیه امروزی

استعمار : آبادانی خواستن / تسلط کشور قدرتمند بر کشور ضعیف

بیداد : ظلم ، بیدادگری

پرشور : پرتلاش

نیرنگ : فریب ، حیله ، جادو

دریافت : فهمید

مرجع : مجتهدی که در مسایل دینی از او تقلید کنند .

تحریم : منع کردن ، جلوگیری ، منع کردن

فتوا : رای عالم دینی در حکم شرعی

الیوم : امروز

استعمال : کاربرد ، استفاده

در حکم : مثل ، مانند / **محاربه :** جنگ

تنگا : سختی

توطئه : نقشه کشیدن برای نابودی چیزی یا کسی

معنی متن حکایت نام خوش بو

یکی از عارفان روزی در راه، کاغذی دید که نام مبارک پروردگار (بسم الله) بر آن نوشته شده بود و مردم پا بر آن می نهادند و می گذشتند. روزی یکی از افراد خداشناس در مسیرش کاغذی را مشاهده کرد که نام مبارک خداوند بر روی آن نوشته شده بود و مردم بی توجه پای خود را بر روی آن کاغذ می گذاشتند و می رفتند. ایستاد و کاغذ را برگرفت و آن کاغذ را معطر گرداند و اندر شکاف دیوار نهاد تا از آسیب پای رهگذران در امان باشد. توقف کرد و کاغذ را برداشت و با عطری که داشت کاغذ را خوش بو کرد و در سوراخ دیواری گذاشت تا زیر پای مردم نرود. مدت ها گذشت. شبی به خواب دید که ندایی به او می گوید: «ای دوست! نام من خوش بو کردی و مرا بزرگ داشتی و حرمت نهادی. مدت ها گذشت. یک شب خوابی دید که در آن ندایی به او می گوید: «ای دوست! تو نام من را خوش بو کردی و برای من ارزش قائل شدی و به احترام گذاشتی».

ما نیز نام تو معطر گردانیم، در دنیا و آخرت تو را بزرگ و گرامی خواهیم داشت.» ما هم نیز تو را خوش بو می کنیم و در این دنیا و جهان آخرت به تو احترام می گذاریم و در نزد ما عزیز خواهی بود

معنی کلمات مهم حکایت نام خوش بو

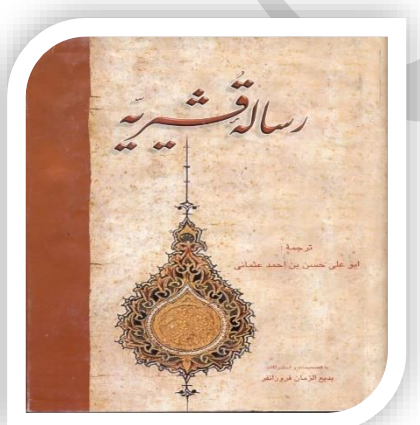
عارفان: دانا، صاحب نظر / مبارک: خجسته، فرخنده / معطر: خوش بو / شکاف: درز، روزنه / آسیب: صدمه، زیان / رهگذر: عابر پیاده / امان: بی ترس و بیم گردیدن / ندا: بانگ و فریاد / برگرفت: برداشت

پیام حکایت نام خوش بو

خداوند پاسخ مهربانی بندگانش را می دهد. / نام خداوند حرمت دارد. پس قطعا نباید به آن بی احترامی کرد. توجه به خداوند سبب توجه خدا به انسان می شود

بزرگی و قدرت را می توانیم فقط در خانه خداوند می شود پیدا کرد. خداوند به سبب این توجه پاداش های خود را به ما عطا می کند و ما را از نعمت های خود بهره مند می سازد

ابوالقاسم قشیری: یکی از عارفان معروف قرن پنجم که کتاب «رسالهٔ قشیریه» را در شرح اصطلاحات و معرفی مشایخ عرفانی نوشته است.



جناس: یکسانی یا همسانی دو یا چند واژه در واج های سازنده / شاعر یا نویسنده در شعر یا نوشته خود کلمات هم جنس بیاورد که در ظاهر شبیه به یکدیگر و در مختلف باشند.

جناس به دو بخش تقسیم می شود:

جناس ناهمسان (ناقص):

الف: جناس ناقص اختلافی: کلمات جناس در یک حرف باهم اختلاف دارند.

دیده سیر است مرا جان دلیر است مرا / زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم

کوتت که چشم است اشکی ببار / زبان در دهان است حذری بیار

دل من هست از این بازار، بیزار / قسم خواهی به داوار و دیدار

ب: جناس ناقص افزایشی: یکی از کلمات جناس نسبت به دیگری یک حرف بیشتر دارد.

در زیر باران عشق تو از پای درآمدم / آخر به رغم دشمنم ای دوست دست گیر

علت عاشق ز علت ها جداست / عشق اسطرلاب اسرار خداست

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد / هر کس که این ندارد حقا که آن ندارد

پ: جناس ناقص حرکتی: کلمات جناس در مصوت های کوتاه باهم اختلاف دارند. (ـِ ، ـُ ، ـَ)

نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی / که بسی گُل بدمد باز تو در گِل باشی

ای مِهر تو در دل ها وی مُهر تو بر لب ها / وی شور تو در سرها وی سِر تو در جان ها

2: جناس همسان (تام): کلمات جناس از نظر شکل نوشتاری و تلفظ باهم یکسان هستند اما در معنا متفاوت هستند.

اگر یک سر مو فراتر پرم / فروغ تجلی بسوزد پرم پرم: پریدن، پرواز کردن / پرم: بال و پر

عشق شوری در نهاد ما نهاد / جان ما در بوته سودا نهاد نهاد: سرشت، درون / نهاد: قرارداد

نکته: نشانه های جمع، نشانه های صفت عالی و تفضیلی (تر، ترین)، ی نکره و ضمایر متصل در جناس بودن بی تاثیر هستند.

ملت عشق از همه دین ها جداست / عاشقان را ملت و مذهب خداست.

ای گدایان خرابات خدا یار شماست / چشم انعام مدارید ز انعامی چند

دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست / چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم

من خراب چشم مستت ساقیا / می بده قربان دستت ساقی

درس یازدهم

پرچم‌داران

۱۱ درس یازدهم

پرچم‌داران

شعرهای میهنی، برای بیان حسّ غرور، عظمت و افتخ
ملّی سروده می‌شوند. به‌هنگام خواندن این گونه متن‌ها باید
حفظ استواری کلام و تأکید بر واژگان کلیدی متن، همچون «وطن...» لحن مناسب و آهنگ
حماسی را به‌کار گرفت.

ایران، سرزمینی بزرگ و عزیز و شکوهمند است. سرزمینی که دین و زبان و فرهنگ و جسم و جان من و تو در آن پرورش یافته و اکنون پاره‌ای از پیکرهٔ ماست. اگرچه در طول تاریخ، ستم ها و گزندهای فراوانی دیده، اما هرگز ایمان، عزّت و ارادهٔ استوار خود را از دست نداده است.

میهنی که در دوران دفاع مقدّس، لحظه‌های تلخ و شیرین بسیاری را به چشم دیده و گرمی خون دلاوران را بر پیکر خود احساس کرده است و شهدای بسیاری را در دل خود جای داده و از گستاخی‌ها و بی‌رحمی‌های دشمن، خون دل‌ها خورده است.



در دوران جنگ تحمیلی، خیل عظیم نوجوانان و جوانان بسیجی و جان برکفان ارتشی و سپاهی، این پهنهٔ خدایی را به بنیانی استوار و سدّی نفوذناپذیر و پایدار در برابر هجوم وحشیانهٔ صدّام و حامیان امریکایی او، تبدیل کرد.

پیکره : جسم

پاره ای از پیکره ماست : تشبیه

گزند : آسیب

عزت : ارجمندی ، سرافرازی

تشخیص : ایران در طول تاریخ ستم ها و گزند های فراوانی دیده

تضاد : لحظه های تلخ و شیرین / **حس آمیزی :** لحظه تلخ و شیرین

تشخیص : میهنی که لحظه تلخ و شیرین به چشم دیده

گستاخی : جسارت ، بی شرمی

خون دل خوردن : کنایه از سختی کشیدن ، رنج و عذاب دیدن

تشبیه : این پهنه خدایی را به سدی نفوذ ناپذیر تبدیل کردند

خیل : گروه ، جمع ، دسته

جان برکف : آماده جانفشانی

بنیان : پایه و اساس / **هجوم :** حمله





در آن ایام که دشمن، از آسمان و زمین، آتش بمب و موشک بر سر مردم بی‌گناه این سرزمین فرو می‌ریخت، ایران سرافراز هرگز رنگ نباخت و برخود نلرزید و جنب‌وجوش خود را رها نکرد؛ پابرجا ماند و درس پاکی، پایداری و پاسداری را به انسان‌های آزاده و دل زندهٔ جهان آموخت.

آری، در دوران دفاع مقدّس، جوانان مؤمن و سربازان شجاع این ملّت در برابر تازش دشمن، به لطف پروردگار مهربان، حماسه‌های شگفت‌انگیز آفریدند و پس از پایان جنگ تحمیلی، همّت و تلاش همین سربازان سربلند و دلاوران رشید، با علم و دانش و تخصّص و تعهّد درآمیخت، تا حافظ آبروی این سرزمین آسمانی و بیانگر فکر ایرانی باشد.

امروز نوجوانان شاداب و باایمان و جوانان سرزنده و پاک آیین میهن اسلامی، همانند قلل استوار و پایدارند که مایهٔ عزّت و افتخار نسل‌های امروز و فردایند و سیمای وطن را به زیور و شکوه خلاقیّت و نوآوری می‌آرایند و به لطف خداوند بزرگ در همهٔ عرصه‌ها و میدان‌ها پرچم ایران اسلامی را با سرود سرفرازی و آزادمنشی برخواهند داشت.

رنگ نباخت : نترسید / **برخود نلرزید** : نترسید

دل زنده : کنایه از با نشاط

تازش : هجوم ، تاختن ، حمله کردن

تخصص : استادی ، مهارت ، کاردانی

تعهد : پیمان بستن ، به عهده گرفتن

عرصه : میدان ، قلمرو

تشبیه : نوجوانان شاداب همانند قلل استوارند

همت : اراده / **سیمای** : چهره ، صورت

سیمای وطن : تشخیص / **زیور** :آرایش

رشید : دلاور / **خلاقیت** : نوآوری ، سازندگی

تعهد : آسیب ها / **قلل** : جمع مکسر قله



ای وطن، ای دل مراماوا ای وطن، ای تن مرامسکن

معنی : ای وطن ای جایگاه دل من ، ای وطن ای مسکن جان من

ماوا : جایگاه ، پناهگاه ، جای امن / **تشخیص** : وطن / **تشبیه** : وطن تو مانند پناهگاه و مسکن برای دل و تن من هستی .

نکته : هر غیر انسانی که مورد ندا قرار بگیرد تشخیص دارد . ای وطن

ای وطن، ای تو نور دیده چشم ای وطن، ای تو جان و ما همه تن

معنی : ای وطن تو نور چشم و مایه امید همه ما هستی ای وطن تو مانند جان هستی ما مانند تن هستیم .(تو مانند جان در بدن هستی)

تشخیص : ای وطن / تشبیه : وطن : مشبه / نور : مشبه به / تشبیه : ما : مشبه / چشم : مشبه به

تشبیه : وطن مشبه ، جان : مشبه به / ما : مشبه / تن : مشبه به

نکته ای گویمت که گر شنوی شاد، مانی به جان و زنده به تن

معنی : نکته ای به تو می گویم که اگر بشنوی جان تو شاد می شود . تنت تندرست می شود .

مراعات نظیر : تن و جان

آدمی را چو هفت مهر به دل نبود کم شمار از اهریمن :

مهر ناموس و زندگانی و دین عزت و خاندان و مال و وطن

معنی : اگر در دل انسان هفت محبت نباشد او را جز انسان ها حساب نکن و از شیطان کمتر بدان

معنی : عشق ورزیدن به آبرو و زندگی و دین و سرافرازی و خاندان و مال و وطن

و آن که حب وطن نداشته به دل مرده زان خوب تر به باور من

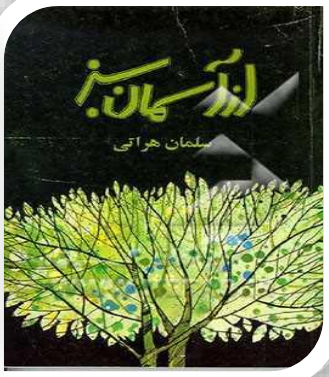
معنی : آن کسی که در دلش مهر و محبت به وطن وجود نداشته باشد به نظر من انسان مرده از او بهتر است .

تلمیح به حدیث « حب الوطن من الایمان »

سلمان هراتی: در سال **1338** در) مزردشت تنکابن به دنیا آمد . در سال **1352** به نوشتن و سرود شعر پرداخت . صمیمت ، سادگی و بی

پیرایگی در اشعارش موج می زند آثار او عبارتند از : «از این ستاره تا آن ستاره»، «از آسمان سبز»، «دری به خانه خورشید»







دستور زبان:

صفت اشاره: «این ، آن ، همین ، همان ،چنین ، چنان و...

این کتاب ، این مدرسه ، همین کشور ، چنین کاری ، آن درخت

نکته 1: صفت های اشاره زمانی صفت محسوب می شوند که همراه اسم بیایند. اگر به تنهایی بیایند ضمیر اشاره محسوب می شوند.

آن را برداشت . **ضمیر اشاره** / این را خرید. **ضمیر اشاره**

همین را خریدم . **ضمیر اشاره**

نکته 2 : **هرگاه بعد از صفت های اشاره مکث کوتاهی کنیم « ، » واژه مورد نظر ضمیر اشاره است.**

این ، مدرسه است .// آن ، درخت است . **این و آن ضمیر اشاره محسوب می شوند**

صفت شمارشی: اگر اعداد یک تا بی نهایت همراه اسم بیایند صفت شمارشی اصلی نامیده می شوند. و اگر به تنهایی بیایند ضمیر شمارشی محسوب می شوند.

یک دانش آموز سه کتاب از نمایشگاه خرید. **یک و سه وابسته پیشین و صفت شمارشی اصلی**

صفت شمارشی ترتیبی نوع اول: صفتی که با لفظ «ین» همراه است و وابسته پیشین محسوب می شود.

اولین سال درگذشت استاد شجریان را گرامی می داریم . **اولین وابسته پیشین و صفت شمارشی ترتیبی نوع اول**

نکته 3: سه کلمه «اولین، تحتین، آخرین» با اینکه پسوند « ین » ندارند اما صفت شمارشی ترتیبی نوع اول محسوب می شوند.

اولین کتاب ، آخرین قسمت ، نخستین جلسه

صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم: صفتی است که با لفظ «م،» همراه است و وابسته پسین محسوب می شود.

من پایه سوم راهنمایی هستم . **سوم وابسته پسین و صفت شمارشی . پایه هسته**

نکته 4 : اگر دو یا چند صفت شمارشی با هم بیایند، "صفت شمارشی مبهم" محسوب می شوند.

دو سه دانش آموز

سه چهار روز// دو سه کتاب // هفت هشت روز

فصل پنجم

(اسلام و انقلاب اسلامی)

درس دوازدهم (شیر حق)

حکایت (لان شاء الله)

صبح صادق قدرت کاذب شکست رشته های دام اهریمن گسست

معنی : صبح راستین و حقیقی طلوع کرد (امام به میهن آمد) و شکوه و قدرت صبح دروغین (رژیم پهلوی) را از بین برد .

صبح صادق : صبح راستین / کاذب : دروغین / گسست : برید / اهریمن : شیطان / صبح صادق : استعاره از انقلاب اسلامی / صبح کاذب : استعاره از رژیم شاهنشاهی

رشته اهریمن گسست : کنایه از نابود شدن رژیم شاه / صبح صادق : منظور امام خمینی

تاریخ ادبیات :

حمید ممتحنی متخلص به حمید سبزواری در سال 1314 در سبزوار بدنیا آمد . از شاعران خوشنام دوران انقلاب اسلامی است . بیشتر سروده های او مربوط به فضای انقلاب است .آثار او عبارتند از : سرود درد ، سرود سپید







۱۲
درس دوازدهم

شیرِ حق

از علی آموز اخلاصِ عمل
شیرِ حق را دان مُنزّه از دَغَل

در غزا بر پهلوانی دست یافت
زود شمشیری برآورد و شتافت

او خَدو انداخت بر روی علی
افتخارِ هر نبی و هر ولی

در زمان انداخت شمشیر آن علی
کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز، زین عمل
وز نمودن عفو و رحم بی‌محل

گفت: «بر من تیغ تیز افراشتی
از چه افکندی، مرا بگذاشتی؟»

گفت: «من تیغ از پیِ حق می‌زنم
بندهٔ حقّم نه مأمور تنم

شیرِ حقّم، نیستم شیرِ هوا
فعلِ من بر دینِ من باشد گوا

بادِ خشم و بادِ شهوت ، بادِ آز
بُرد او را که نبود اهلِ نماز

چون درآمد در میان، غیرِ خدا
تیغ را دیدم نهان کردن سزا»

قالب شعری : مثنوی یا دوتایی

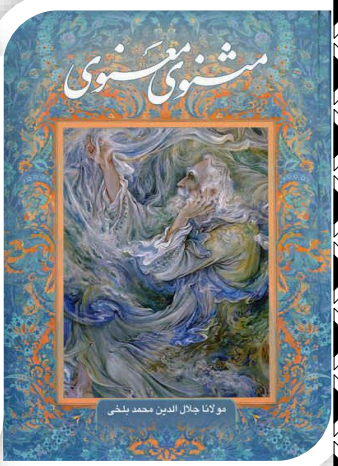
لحن : روایی و توصیفی ، تعلیمی

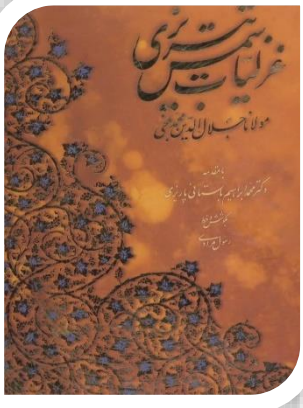
پیام متن : اهمیت باطن و نیت

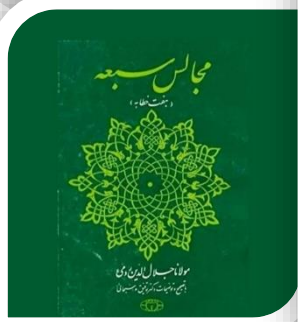
اخلاص داشتن در کارها

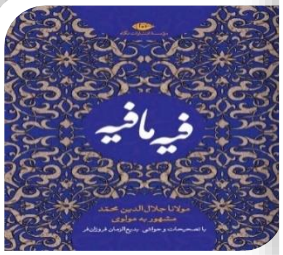
نماز اخلاق های زشت را از بین می برد

مولانا جلال الدین بلخی : از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است آثار او عبارتند از: مثنوی معنوی، دیوان شمس، فیه‌مافیه، مکتوبات و مجالس سبعه









از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

معنی : از امام علی (ع) پاکدلی و پاکی نیت را یاد بگیر . شیر خدا را از دغل و نیرنگ منزه و پاک بدان .

اخلاص : خالص بودن ، پاکی نیت / شیر حق : منظور حضرت علی / منزه : پاک و بی عیب / دغل : مکر و فریب ، ناراستی

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت

معنی : امام علی در جنگ بر پهلوانی(عمر بن عبدود) پیروز شد زود شمشیرش را بالا آورد و به سوی او شتافت تا او را بکُشد .

غزا : پیکار ، جنگ کردن در راه خدا / دست یافت : کنایه از این که پیروز شد ، مسلط شد ، چیرگی یا پیروزی بر کسی / شمشیر برآوردن : کنایه از بیرون کشیدن شمشیر ، آماده نبرد شدن

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

معنی : آن پهلوان آب دهانش را بر صورت حضرت علی انداخت . به روی کسی که مایه افتخار پیامبر و اولیا است .

خدو : آب دهان / نبی : پیامبر / ولی : سرپرست

در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

معنی : امام علی سریع شمشیر را انداخت از جنگیدن با آن پهلوان دست کشید و مکث کرد .

در زمان : فورا / کاهلی : سستی / غزا : جنگ / شمشیر انداختن : کنایه از کنار کشیدن ، تسلیم شدن

گشت حیران آن مبارز زین عمل وز نمودن عفو و رحم بی محل

معنی : آن مبارز از این کار از نشان دادن بخشش و رحم بی محل متعجب شد .

عفو : بخشش ، گذشت / بی محل : بی جا ، بی وقت / آن مبارز : پهلوان عرب ، عمربن عبدود / بی محل : نامناسب ، ناشایست

گفت: بر من تیغ تیز افراشتی از چه افکندی مرا بگذاشتی

معنی : آن پهلوان به حضرت علی گفت شمشیر تیز بر روی من کشیدی چرا شمشیر را انداختی و مرا زنده گذاشتی ؟

تیغ : شمشیر / افراشتی : بالا بردی / بگذاشتی : زنده نگه داشتی ، رها کردی / تیغ تیز افراشتن : کنایه از قصد جان کسی داشتن ، آماده نبرد شدن / تضاد : افراشتن ، افکندن / جناس ناقص اختلافی : تیغ ، تیز

گفت: من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم، نه مامور تنم

معنی : گفت من برای رضای خدا شمشیر می زنم ، بنده خدا هستم و مامور اجرای فرمان های نفس نیستم .

تیغ : شمشیر / از پی : به خاطر / مامور : مطیع ، فرمانبردار / تیغ زدن : کنایه از شمشیر زدن / آرایه تکرار : حق / تلمیح به حدیث پیامبر « الاعمال بالنیات » (عمل ها با نیت ها سنجیده می شود .)

شیر حقم نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا

معنی : شیر خداوند هستم و شیرهوای نفس (میل و خواسته های نفسانی) نیستم . رفتار و عملم بر دین و ایمان من گواهی می دهد .

هوا : میل و خواهش های درونی / فعل : رفتار / گوا : شاهد ، دلیل / تشبیه : شیر حقم / تلمیح : الاعمال باالنیات / جناس تام : شیر (شجاعت) ، شیر (شیر جنگل)

باد خشم و باد شهوت باد آز برد او را کو نبود اهل نماز

معنی : خشم ، شهوت و طمع مانند باد است که انسان های بی نماز را از بین می برد . (تاکید بر نماز خواندن)

آز : زیاده خواهی ، طمع / بُرد : نابود کرد / تشبیه : باد خشم ، باد شهوت ، باد آز / تلمیح به آیه قرآن « ان الصلاه عن الفحشا و المنکر » / مراعات نظیر : خشم ، شهوت ، آز

چون در آمد در میان غیر خدا تیغ را دیدم نهان کردن سزا

معنی : چون کار غیر خدا در میان آمد پنهان کردن شمشیر را شایسته پنداشتم .

غیر خدا : خواهش های نفسانی / سزا : شایسته / دیدم : تصور کردن ، پنداشتن / تیغ پنهان کردن : کنایه از کنارکشیدن از جنگ

واژه‌های مهم املایی متن: اخلاص، منزه، دغل، غزا، آز، شهوت

آورده‌اند که، مردی در راهی می‌رفت و دِرَمی چند در آستین داشت و در عقیدتش خلل بود. یکی او را گفت: «کجا می‌روی؟» گفت: «دِرَمی دارم؛ به خَز فروشان می‌شوم تا خزی خرم.» گفت: «بگو اِن شاءَالله!» گفت: «به اِن شاءَالله چه حاجت است؟ که زر بر آستین است و خز در بازار!» او بگذشت. در راه طرّاری به وی بازخورد و آن زر به حیلت ببرد. چون آن مرد واقف شد که زر ببردند، خجل‌وار بازگشت و به اتّفاق، هم آن مرد به او بازخورد و گفت: «هان! خز خریدی؟» گفت: «زر ببردند اِن شاءَالله.» گفت: «اشتباه کردی؛ اِن شاءَالله در آن موضع باید گفت تا فایده دهد!»

روح الارواح، سَمعانی

آورده اند : نقل کرده اند . / مردی : یک مرد / درم : پول نقره

/ عقیدت : ایمان ، باور / خلل : سستی ، تباهی ، ضعف

در عقیدتش خلل بود : ایمانش سست و ضعیف بود

به : پیش ، نزد / خز : پوست / خز فروشان : بازار پوست فروشان

می شوم : می روم / حاجت : نیاز

زر در آستین بودن : کنایه از آماده بودن شرایط

بگذشت : رد شد ، عبور کرد / طرار : دزد ، راهزن

بازخورد : برخورد کرد / حیلت : مکر و فریب / ببرد : دزدید ، برد

واقف :آگاه / خجل وار : مانند انسان شرمنده / به اتفاق : اتفاقا

موضع : جایگاه ، موقعیت / فایده دهد : سودمند باشد

ان شاء الله در آن جایگاه باید گفت که فایده دهد

مفهوم کلی : هر سخن جایی و هر نقطه مکانی دارد .

پیام حکایت : انجام تمام کارها بدست خدوند است

انسان باید در هر کاری به خداوند تکیه کند و ایام خودش به خداوند متعال را داشته باشد و از او کمک بخواهید در راهی که دارد در آنجا قدم برمی دارد موفق باشد.

آیا افراد سست ایمان نمی دانند که قدرتی بالاتر از خداوند متعال نیست

پس چه بسا بهتر است در هر کاری و در هر جا فقط به خداوند یگانه تکیه کنیم

حتی در انجام کار را حتی همانند خرید یک خز

دستور زبان: صفت پرسشی، صفت تعجبی:

صفت پرسشی: **هر گاه واژه های « کدام ، کدامین ، چه ، چگونه ، چطور ، چجور ، چقدر ، چه اندازه ، چند ، چندم ، هیچ » همراه اسم بیایند صفت پرسشی نامیده می شوند .**

اما اگر با اسم همراه نباشند یا به تنهایی بیایند ضمیر پرسشی محسوب می شوند.

کدام کیف را خریدی ؟ صفت پرسشی

کدام را خریدی ؟ ضمیر پرسشی

صفت تعجبی: **هر گاه واژه های « چه ، عجب ، چقدر » همراه اسم باشند صفت تعجبی هستند . و اگر به تنهایی بیایند ضمیر تعجبی هستند .**

چه مسجد زیبایی ! چه صفت تعجبی است .

نکته1: «چه » هم می تواند صفت پرسشی باشد هم می تواند صفت تعجبی باشد.

چه کتابی خریدی !

چه کتابی خریدی ؟

نکته2 : **« چه»** **هم می تواند ضمیر تعجبی باشد هم می تواند ضمیر پرسشی باشد .**

چه کردی !

چه کردی ؟

نکته3: **«چقدر»** **هم می تواند صفت تعجبی باشد هم می تواند صفت پرسشی باشد .**

چقدر دانش آموز به مدرسه آمده ! صفت تعجبی

چقدر دانش آموز به مدرسه آمده اند ؟ صفت پرسشی

درس سیزدهم

ادبیات انقلاب

ادبیات انقلاب انقلاب ادبیات

آرایه ادبی (کنایه)

معاصر : همدوره ، هم عصر

ویژه : مخصوص

جلوه : ظاهر ، پیدایی ، رنگ و رو / **ولایت :** سرپرستی ، رهبری دینی

دوگانگی : اختلاف ، تفرقه ، پراکندگی

تضاد : دوگانگی ، وحدت

دوگانگی از میان برخاست : کنایه از این که اختلاف از بین رفت.

دل سپاری : کنایه از عاشق شدن

فرزانه : خردمند ، حکیم ، دانا ، دانشمند

فروپاشی : از بین رفتن

پیشوایی : رهبری ، مقتدایی ، جلوداری

تعالیم : جمع تعلیم ، آموزش ها ، آموزه ها

زایا : خلاق ، آفریننده ، زاینده

انسجام : وحدت ، یکپارچگی

تشبیه : آثار نظم و نثر مانند آیینه است .

آیینه فرهنگ : تشبیه ، فرهنگ مانند آیینه است

روی آوردن : کنایه از توجه کردن .

منش : خلق و خوی ، عادت

پیش چشم داشتن : کنایه از مورد توجه قرار دادن

مراعات نظیر : شاهنامه ، مثنوی ، گلستان

تشبیه : ادبیات مانند کلید است



۱۳ درس سیزدهم

ادبیات انقلاب

بهمن ماه ۱۳۵۷ در تاریخ معاصر ایران جلوه‌ای ویژه یافته است؛ چون از یک سو، هنگام فروپاشی نظام شاهنشاهی و از دیگر سو، آغاز رهایی و آزادی مردم و شکل‌گیری جمهوری اسلامی است. نظام ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی، سرانجام با انقلاب شورانگیز مردم، به رهبری امام خمینی (ره) کنار زده شد. این انقلاب امید بخش که پایه و اساس آن در سال ۱۳۴۲ شکل گرفت، سه ویژگی برجسته دارد:

- خدا محوری و دین باوری
- رهبری بر پایهٔ اصل ولایت فقیه
- وحدت و یک پارچگی مردم

ایمان و اعتقاد مذهبی، نخستین و اصلی‌ترین عامل پیوند رهبری و ملّت و سبب استواری مردم بود. در حقیقت، دل سپاری «رهبر» و «مردم» به توحید و ایمان الهی، آن چنان این دو را به هم پیوند زد که دوگانگی از میان برخاست و «وحدت کلمه» پدیدار گشت.

مردم دین باور و انقلابی ایران به پیشوایی بنیان‌گذار فرزانهٔ انقلاب اسلامی و با

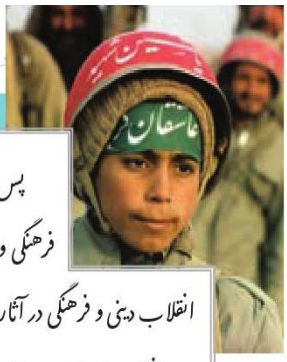
تکیه بر تعالیم الهی، سه اصل اساسی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را از همان آغاز به عنوان هدف اصلی قیام خود به جهانیان اعلام کردند.

چیزی که بر درخشش این انقلاب می‌افزاید، بهره‌گیری از تعالیم اسلامی و ارزش‌های فرهنگ ایرانی است؛ زیرا باطن هر ایرانی همواره ریشه در دو سرچشمهٔ زایا دارد؛ یعنی «دین» و «فرهنگ» و همین دو است که او را پاینده و استوار می‌دارد.

ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات

ادبیات به یاری ابزارها و عوامل گوناگون پدید می‌آید. نخستین ابزار پیدایش ادبیات، زبان است. زبان، عامل انسجام و وحدت همهٔ اقوام یک سرزمین است. زبان هر جامعه در هر دوره‌ای، نمایندهٔ فکر و فرهنگ همان روزگار است. بهترین راه برای آشنایی با اندیشه‌ها و باورهای هر جامعه، روی آوردن به ادبیات آن جامعه است و مقصود از ادبیات، همهٔ آثار نظم و نثری است که آیینهٔ فرهنگ و اندیشهٔ یک جامعه است؛ به عبارت دیگر «ادبیات، بیان حال یک جامعه است».

وقتی شما به یک اثر ادبی مانند شاهنامه، گلستان و مثنوی مولوی رو می‌کنید، چهرهٔ انسان‌های آن جامعه و رفتار و منش اجتماعی اشخاص را پیش چشم خود دارید. اصولاً کلید شناخت هر ملّتی، ادبیات آن ملّت است.



پس از واقعهٔ عظیم انقلاب اسلامی، بسیاری از بنیادهای فکری، فرهنگی و معیارهای ارزشی و اخلاقی جامعهٔ ایران دگرگون شد. این انقلاب دینی و فرهنگی در آثار نویسندگان پس از انقلاب اسلامی نیز جلوه‌گر شد.

انقلاب اسلامی، درهای تازه‌ای به روی ادبیات گشود و واژه‌ها و ترکیب‌هایی مانند: «استقلال، اسلام، قیام، شهادت، ایثار، شرافت، کرامت، مبارزه، تعهد، مردانگی، ایستادگی، ستم‌ستیزی، جانبازی، رزمندگی، بسیج، ولایت، شهید، برابری، برادری، حماسه، عدالت، رشادت و ...» را با نگرشی جدید، در زبان مردم رواج و گسترش داد.

در ادبیات انقلاب به آزاداندیشی توجه شد و فضیلت‌هایی مانند همدلی و صفا، ایثار، مقاومت و مبارزه در برابر ظالمان و روحیهٔ جوانمردی و پهلوانی، پدیدار گشت.

بر پایهٔ آنچه گفته شد، ادبیات انقلاب، انقلابی است که در درونمایه و محتوای آثار و افکار پدید آمده است و عشق و شور و رادمردی و دین‌باوری و ایثار در آن موج می‌زند. ادبیات انقلاب، آیینهٔ انقلاب است و گنجینه‌ای است که آرمان‌های انقلاب اسلامی را در خود جای داده است.

درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با کاهش و تلخیص

واقعه : حادثه ، رویداد ، اتفاق

معیار : برتری ، ارزش های اخلاقی

قیام : جنبش ، به پاخاستن ، برخاستن ، خیزش

ایثار : جانفشانی ، دیگری را بر خود ترجیح دادن

کرامت : بزرگواری ، جوانمردی

تعهد : پیمان بستن ، به عهده گرفتن

شرافت : بزرگواری / **حماسه :** دلیری : شجاعت

بسیج : آمادگی / **رشادت :** دلیری ، شجاعت

رشادت : دیدگاه

دری تازه گشود : نشان دادن راه تازه

فضیلت : برتری ، ارزش اخلاقی

محتوا : حاوی ، شامل ، درونمایه

رادمردی : بخشندگی ، جوانمردی ، آزادمردی

تشبیه : ادبیات انقلاب آیینه انقلاب است / **موج زدن :** کنایه از فراوان

****

واج های میانجی : ج، ک، گ، آ، و، ی

هرگاه دو مصوت کنار هم قرار بگیرند یک واج صامت بین آن ها قرار می گیرد که به آن واج میانجی می گوییم .

سبزی + ج + ات سبزیجات / نیا + ک + ان نیاکان / پرنده + گ + ان پرندگان / آشنا + ی + ان آشنایان / قهوه + ا + ی قهوه ای

کنایه: در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن، سربسته سخن گفتن، است. اما در اصطلاح ادبی یعنی آوردن عبارتی که دارای یک معنی نزدیک و یک معنای دور باشد. در کنایه معنای ظاهری مورد نظر نیست بلکه معنای دور مد نظر نویسنده یا شاعر است.

مثال: موری را دیدند که به زور مندی **کمر بسته** و ملخی را ده برابر خود برداشته. **کمر بستن: کنایه از آماده و مهیا شدن برای انجام کاری**

مکوی آن چه هرگز نگفته است کس / به مردی مکن **باد در قفس** — کنایه از کار بیهوده کردن

شب است **چشم به راه** سحرم / که تا سپیده دم امشب ستاره می شمارم — کنایه از منتظر بودن

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک / بگفت آنگه که باشم **خفته در خاک** — کنایه از مردن

مرا سر و چمان به **خاک راه** نشاند / زمانه تا قصب نرگس قبای تو بست — کنایه از بیچاره کردن

مکن دست پیش اگر عهد گیرد / از یراکه **در آستین مار دارد** — کنایه از ظاهر خوب و باطن بد داشتن

جمله دارند ای عجب **دامن به دست** / حذر می آرند و می گویند هست — کنایه از نیاز مند بودن

گر چه در آن غم دلش از جان گرفت / هم **جگر خویش به دندان گرفت** — کنایه از تحمل رنج و سختی

فارسی، هشتم متوسطه اول

درس چهاردهم

یاد حسین (ع)

شد چنان از تف دل کام سخنور تشنه که ردیف سخنش آمده یک سر تشنه

معنی : از شدت گرمای دل چنان دهان شاعر تشنه شد که تمام ردیف شعرش کلمه تشنه شد.

تف : گرما / کام : دهان / سخنور : شاعر / تکرار : تشنه / مراعات نظیر : کام و دل

خشک گردید هم از دود دل و دیده، دوات خامه با سوز رقم کرد به دفتر تشنه

معنی : از شدت اندوه دوات خشک شد ، قلم به جای جوهر با اشک و آه خود ، تشنگی را نوشت .

دیده : چشم / خامه : قلم / رقم کرد : نوشت / دود : استعاره از غم و غصه / مراعات نظیر : خامه ، دوات ، دفتر / واج آرایی: (د) / خامه با سوز قلم کرد : تشخیص

آه و افسوس از آن روز که در دشت بلا بود آن خسرو بی لشکر و یاور تشنه

معنی : افسوس از آن روز که در کربلا ، آن پادشاه بدون لشکر و یاور تشنه بود.

خسرو : پادشاه / دشت بلا : تشبیه / خسرو : منظور امام حسین / تلمیح به واقعه عاشورا

با لب خشک و دل سوخته و دیده تر غرقه بحر بلا بود در آن بر تشنه

معنی : امام حسین با لبی خشکیده و چشمانی تر در آن بیابان دچار مصیبت های زیادی شده بود .

بحر : دریا / بر : خشکی / غرقه : غرق شده / مراعات نظیر : لب ، دیده ، دل / جناس ناقص اختلافی : در ، تر ، بر / بحر بلا : اضافه تشبیهی ، بلا مانند بلایی است / دل سوختن : کنایه از رنج و ناراحتی داشتن / تشنه : منظور امام حسین

همچو ماهی که فتد ز آب برون، آل نبی می تپیدی دلشان، سوخته در بر تشنه

معنی : اهل بیت مانند ماهی که از آب بیرون افتاده باشد ، دل سوخته آن ها از شدت تشنگی در سینه می تپید .

آل نبی : خاندان پیامبر / تپیدن : تکان خوردن / احمد : یکی از نام های پیامبر / بر : سینه ، پهلو / تشبیه : آل نبی مانند ماهی از آب بیرون افتاده بودند . / مراعات نظیر : آب ، ماهی / تلمیح به داستان تشنگی اهل بیت در صحرای کربلا

آل احمد همه عطشان ز بزرگ و کوچک نسل حیدر همه از اکبر و اصغر تشنه

معنی : خاندان حضرت محمد و فرزندان علی از بزرگ تا کوچک همه تشنه لب بودند .

عطشان : تشنگی / حیدر : حمله برنده ، لقب امام علی / اکبر : بزرگتر / اصغر : کوچکتر / ترادف : تشنه ، عطشان

بزرگ و کوچک : همه / ایهام اکبر : 1 : بزرگ ، 2 : فرزند امام حسین / ایهام اصغر : 1 : کوچک ، 2 : فرزند امام حسین

تشنه لب کشته شود در لب شط از چه گناه آنکه سیراب کند در لب کوثر تشنه

معنی : آن کسی که بر ساحل چشمه کوثر همه تشنگان را سیراب سیراب می کند به کدامین گناه باید در کنار رود فرات در حالی که تشنه است کشته شود .

شط : رود / کوثر : نام چشمه ای در بهشت / تشنه لب : منظور امام حسین / تضاد : تشنه و سیراب / تکرار : لب / واج آرایی (ش)

برد عباس جوان، ره چو سوی آب فرات ماند بر یاد حسین تا صف محشر تشنه

معنی : حضرت عباس که جوانمرد بود وقتی به آب فرات رسید به یاد حسین و یارانش که همگی تشنه بودند آب ننوشید و تا روز قیامت تشنه ماند . /

تلمیح به داستان حضرت عباس در روز عاشورا / محشر : قیامت

گشت از کلک خدایی چو دلش دود بلند بر ورق کرد رقم، بس که مکرر تشنه

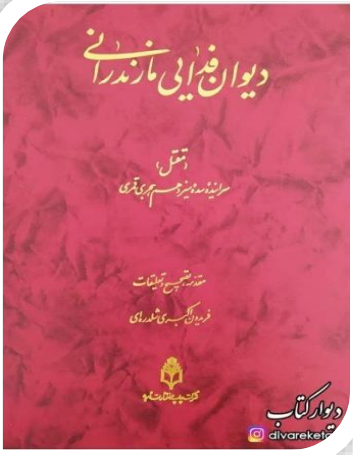
معنی : فدایی از بس بر روی دفتر واژه تشنه را نوشت از قلم او مانند دلش آه و ناله بلند شد .

کلک : قلم / ورق : کاغذ ، برگه / رقم : نوشتن / مکرر : پی در پی / تشبیه : قلم به دل تشبیه شده است. / از دل دود بلند شدن : کنایه از غم و ناراحتی زیاد / مراعات نظیر : کلک و ورق /تخلص : فدایی / دود : منظور آه و ناله / کلک : منظور شعر شاعر

تاریخ ادبیات :

محمود فدایی مازندرانی : از شاعران و مرثیه سرایان قرن سیزدهم در عصر قاجار است. بخش نخست دیوان شعر او (مقتل منظوم) در قالب ترکیب بند سروده شده است . سروده های او با عنوان « سوگنامه عاشورایی » یا « مقتل منظوم فدایی » به چاپ رسیده است .





قافیه: کلماتی که در پایان مصراع ها می آیند و در حروفی با هم مشترک هستند و هم وزن و هماهنگ هستند.

ردیف: کلماتی که بعد از قافیه می آیند و عینا تکرار می شوند. وجود ردیف در شعر اختیاری است. شعری که ردیف داشته باشد «مردف» نامیده می شود.

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را / که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن / آینه صبوح را ترجمه شبانه کن

نکته: گاهی اوقات واژه های قافیه لفظ و نوشتار یکسان دارند اما معنایی متفاوت دارند. در این حالت جناس تام یا همسان داریم و این دو کلمه ردیف نیستند.

زیرا برای ردیف باید (لفظ، نوشتار و معنا) یکسان باشد.

ز هر ناحیت کاروانها روان / به دیدار آن صورت بی روان

قافیه ها جناس تام: روان: روزنده / روان: روح و جان

هر کس که نهد پای بر آن خاک سر کو / ذکرش همه این است که گم گشته دلم کو

قافیه ها جناس تام: کو: کوچه / کو: کجاست

درس شانزدهم

پرنده آزادی

کودکان سنگ

ماه روشنی اش را در سراسر آسمان می پراکند و لکه های سیاهش را برای خودش نگه می دارد.

ماه: استعاره از انسان های ایثارگر و بخشنده / لکه های سیاه: استعاره از غصه ها و سختی ها

مفهوم: فداکاری کردن و خوبی به دیگران

تاگور: شاعر و عارف اهل هندوستان / اشعار او سرشار از مفاهیم عرفانی و حس میهن دوستی است.

ادبیات پایداری : مجموعه سروده ها و نوشته هایی که موضوع آن ها دعوت به مبارزه و پایداری در برابر بیدادگران است.

موضوع و پیام ادبیات پایداری :

دعوت به مبارزه و تحمل سختی ها

بیان بیدادگری ها و ترسیم چهره بیدادگران

ستایش آزادی و آزادگی

ترسیم مظلومیت مردم

نشان دادن افق روشن پیروزی که رهاورد تلاش و وحدت و همدلی مستمر است.

بزرگداشت و ستایش مردم مبارز و شهدا

شاعران ادبیات پایداری : محمود درویش، جبران خلیل جبران، ابراهیم طوقان، نزار قبانی از شاعران مقاومت فلسطین هستند

سلمان هراتی، حمید سبزواری، علی موسوی گرمارودی، قیصر امین پور، علیرضا قزوه از شاعران دفاع مقدس و مقاومت هستند.

ابراهیم لاهوتی از شاعران ادبیات پایداری در دوران مشروطیت است.

پیام درس : مقاومت در برابر دشمن تا رسیدن به پیروزی



تشبیه محمد به پرنده / بیمناک: وجه شبه

دوزخ آسمان: تشبیه / آسمان: مشبه / دوزخ: مشبه به

تکرار: پنهان، ناتوان

توفان: جنگ و سختی، هیاهو

آنها: اشاره به بمب‌ها و موشک‌های اسرائیل

تشبیه محمد به فرشته / بی‌پناهی: وجه شبه

فرشته بودن: کنایه از بی‌گناه بودن و معصومیت

صیاد سنگدل: سربازان اسرائیلی

در سایه خود تنهاست: بی‌کس و یاور بودن، بی‌پناه

چهره‌اش چونان خورشید روشن است: تشبیه


قلبش سرخ و روشن است، چونان سیب
صیادش می‌تواند به شکارش دیگر گونه بیندیشد؛
با خود بگوید:
«اکنون او را رها می‌کنم،
تا آنگاه که بتواند فلسطینش را
بی‌غلط تلفظ کند ...
و فردا چون سرکشی کند،
شکارش می‌کنم...»
***
«محمد الدّوره»
خونی است که از بعثت پیامبران
جوشیده است
پس ای محمد، صعود کن!
صعود کن تا سِدرَةُ المُنتهیٰ!
محمود درویش، شاعر فلسطینی

تشبیه قلب به سیب / وجه شبه: سرخی و روشنی

روشن بودن: کنایه از امید به زندگی داشتن

صیاد: منظور سرباز اسرائیلی / شکار: محمد

فلسطینش را بی غلط تلفظ کند: کنایه از رشد کردن و بزرگ شدن

سرکشی: عصیان، نافرمانی / شکارش کنم: کنایه از نابود کردن

بعثت: برانگیخته شدن، / صعود: بالا رفتن / سدره المنتهی: نام درختی در آسمان هفتم

تشبیه محمد به خون / صعود کردن: یعنی به مقام والا رسیدن، کنایه از شهادت

کودکان سنگ

دنیا را خیره کردند
با آنکه در دستانشان جز سنگ نبود
چونان مشعل‌ها درخشیدند
و چونان بشارت از راه رسیدند
ایستادگی کردند، خروشیدند و شهید شدند.
آه، ای لشکریان خیانت‌ها و مزدوری‌ها!
هر قدر هم که تاریخ درنگ کند
به‌زودی، کودکان سنگ، ویران‌تان خواهند کرد!
ای دانش‌آموزان عزّه!
به ما بیاموزید؛
که چگونه سنگ در دستان کودکان،
حماسه می‌آفریند؟
ای فرزندان عزّه!
با تمام توانتان بتازید و



خیره کردن: متعجب و شگفت‌زده کردن

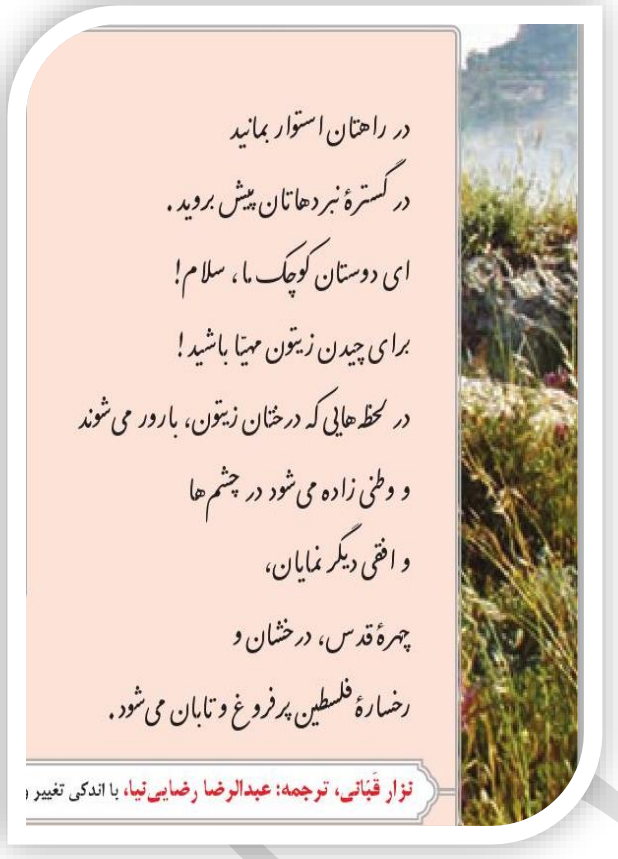
چون مشعل‌ها درخشیدند: تشبیه / کودکان مثل مشعل هستند

بشارت: مژده دادن / مزدوری: خودفروختگی، دست‌نشاندگی

کودکان مانند بشارت هستند: تشبیه

درنگ کردن: مکث کردن، اندیشیدن

تاریخ: تشخیص، کنایه از سکوت تاریخ‌نویسان در برابر جنایت‌ها



مهیا : آماده

زیتون چیدن : کنایه از رسیدن به پیروزی، رسیدن به صلح آرامش

زیتون : نماد صلح و دوستی و آرامش

بارورشدن درختان زیتون : کنایه از تحقق خواسته ها و ارزو ها

وطنی زاده میشود : کنایه از اباد شدن سرزمین فلسطین

چهره قدس : تشخیص / رخسار فلسطین : تشخیص

رخسار : چهره / پرفروغ شدن : شاد و خوشحال شدن

دانش های زبانی

صفت مبهم : هرگاه نشانه های مبهم «هر، هیچ، همه، فلان، خیلی، کمی، بعضی، برخی، ....» همراه اسم بیایند صفت مبهم نامیده می شوند. اما اگر بدون اسم و به تنهایی بیایند ضمیر مبهم محسوب می شوند.

همه ی دانش آموزان به مدرسه آمدند. صفت مبهم چون همرا اسم آمده است.

همه به مدرسه آمدند. ضمیر مبهم چون بدون اسم آمده است

نکته: «چند، چندین، هیچ» اگر مفهوم پرسشی داشته باشند دیگر صفت مبهم نیستند. و صفت پرسشی محسوب می شوند.

هیچ کتابی مطالعه نکردی ؟ صفت پرسشی — هیچ کتابی مطالعه نکرده ام . صفت مبهم

چند کتاب مطالعه کردی ؟ صفت پرسشی — چند کتاب مطالعه کردم . صفت مبهم

هیچ دانش آموزی به مدرسه نیامده است . صفت مبهم

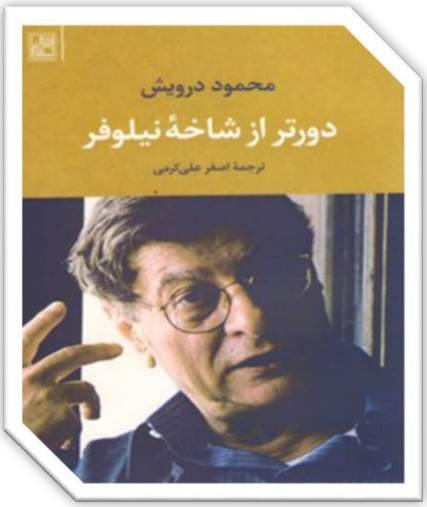
هیچ دانش آموزی به مدرسه نیامده است ؟ صفت پرسشی

نزار قبانی: از بزرگترین شاعران و نویسندگان عرب متولد شهر دمشق سوریه / سروده های او سرشار از عشق و عاطفه به انسانیت است.





محمود درویش: از بزرگترین شاعران معاصر عرب است که شعر او با انقلاب، مبارزه و پایداری پیوندی عمیق دارد. عشق به سرزمین فلسطین و استقلال آن از درون مایه های اصلی شعر او است.









۱۷ درس هفدهم

راه خوشبختی

«شکسپیر» می‌گوید: «روزگار دریایی است که کشتی زندگانی ما بر روی آن به سوی ساحل مقصود می‌رود. این دریای بزرگ، همیشه در جزر و مد است. اگر امروز آرام باشد، مسلماً فردا توفانی خواهد شد؛ بنابراین وقتی آرام است، فرصت را غنیمت بشمارید. بسا اشخاص که در نتیجهٔ غفلت از گذر عمر استفاده نکردند و به اعماق این دریا فرو رفتند».

«گذشته» رفته و «آینده» نیامده است؛ بنابراین شما جز «حال» چیزی ندارید. فقط امروز در اختیار شماست. برخیزید و برای کار آماده باشید و از هیچ چیز بیم ندارید؛ تاب و تحمل داشته باشید. همیشه در کارها چنان باشید که گویا فردایی نخواهد بود. کاری را که امروز شروع می‌کنید، قسمتی از آن را به پایان می‌رسانید ولی اگر برای فردا بگذارید، ممکن است اصلاً فردا را نبینید.

این گفتار را در خاطر داشته باشید: «ای کسی که دورهٔ نوجوانی را می‌گذرانی، از فرط غرور گمان می‌کنی روزگار درازی در پیش داری، حساب کار خود را داشته باش که روزگار چون باد و ابر، ناپایدار و گذراست. عمر خود را تلف مکن. در وقت خویش صرفه‌جویی کن. قدر امروز را بدان و کار امروز را به فردا میفکن».

شما فقط امروز را دارید؛ اگر مسرور هستید، از برکات آن استفاده کنید و اگر غمگین هستید، با صبر و تحمّل و توکّل به خدا و امید به فردایی روشن، بار غم را به دوش بکشید. اهمیّت زندگی به شمار روزها و شب‌ها نیست، بلکه مربوط به اعمال و افعال ماست؛ کسی که اوقات خود را به کارهای ناشایسته می‌گذراند، چنان است که زندگانی خویش را تلف کرده باشد.

لازم نیست در کارها عجول باشید؛ یعنی نباید بدون تفکّر و تأمّل به کاری اقدام کنید ولی همین که تصمیم گرفتید کاری را انجام دهید، بلافاصله شروع کنید و تعلّل روا مدارید؛ کار امروز را به فردا میفکنید که جز پشیمانی سودی ندارد. باید برنامهٔ خود را چنان مرتّب کنیم که در هر ساعتی، کار معیّنی داشته باشیم و به انجام آن کار بپردازیم وگرنه مقدار زیادی وقت ما بیهوده تلف می‌شود.

نشاط و شتاب و اضطراب از ویژگی‌های نوجوانان و جوانان است؛ زیرا هنوز با زندگی چنان‌که باید آشنا نشده‌اند و از سرد و گرم روزگار خبری ندارند.

روزگار دریایی است . . . . : تشبیه

کشتی زندگانی: تشبیه / زندگی: مشبه / کشتی: مشبه به / ساحل مقصود: تشبیه / مقصود: مشبه / ساحل: مشبه به

این دریای بزرگ: منظور از روزگار / جزر و مد: تضاد

در جزر و مد بودن: کنایه از فراز و نشیب های زندگی / فردا: منظور آینده / توفانی شدن

به اعماق دریا فرو رفتن: کنایه از مردن و نابود شدن / فرط: زیاد روی، گذشتن از حد

حساب کار خود را داشته باش: کنایه از اینکه مراقب اعمال خودت باش

روزگار چون باد و ابر: تشبیه / قدر امروز را بدان: فرصت حال را دریاب

کار امروز را به فردا میفکن: کنایه از بهانه جویی کردن، تعلل کردن

مسرور: شاد و شاداب، خوشحال / عجول: شتابان / افعال: کارها

بار غم: اضافه تشبیهی / بار غم را به دوش کشیدن: کنایه از تحمل رنج و سختی

شکسپیر: یکی از نمایش نویس های بزرگ اروپایی / اضطراب: پریشانی

اگر کسی آنها را در راه زندگی راهنمایی نکند، ممکن است از راه راست منحرف شوند برعکس، اگر عقل و متانت را شعار خود کنند و پیران سال‌خورده را که عمر درازتر و تجربهٔ بیشتر دارند، در این راه پرخوف و خطر راهبر خود قرار دهند، زندگی را به راحت و آسایش خواهند گذرانید و ممکن است در ایام پیری بتوانند برای دیگران کارهای مفیدی انجام دهند.

کارهایی که ما می‌کنیم، فقط مربوط به خودمان نیست؛ بلکه به آیندگان نیز ارتباط دارد. به این جهت اگر در انجام وظایف خود تعلّل کنیم، حقّ آنها را پایمال کرده‌ایم. وقت ما در سلسلهٔ کائنات جای مخصوص دارد و باید آن را برای کارهای مفید صرف کنیم وگرنه نظام آفرینش را به هم زده‌ایم و خطای بزرگی مرتکب شده‌ایم.

این یکی از عادات ماست که هرچه را داریم، پاس نمی‌داریم و همین که از دست رفت، متوجّه خطای خود می‌شویم. انگشت ندامت به دندان می‌گزیم و سودی نمی‌بریم. بنابراین، همیشه باید به خاطر داشته باشیم که وقت، عزیز و گران‌بهاست. از تلف کردن آن جز حسرت و ندامت ثمری نخواهیم برد.

روزها یکی پس از دیگری، از پی هم می‌گذرند و همین که سپری شدند، باز آوردنشان محال است؛ از گذشته درس بگیریم، حال را آگاهانه بگذرانیم و به آینده امیدوار باشیم.

متانت : وقار، استوار بودن

پیران سالخورده : کنایه از باتجربه بودن

تعلل : بهانه آوردن / کائنات : موجودات / سلسله : زنجیره، رشته

پاس داشتن : نگه داری کردن / از دست رفتن : نابود شدن

انگشت ندامت به دندان گزیدن : کنایه از پشیمانی

آرایه های ادبی:

تشخیص: هرگاه صفت یا ویژگی انسان را به غیرانسان نسبت دهیم آرایه تشخیص به وجود می آید.

مثال: چشم های آسمان را اشک همچون پرده ای پوشید.

قلب باغچه زیر آفتاب ورم کرده است / که ذهن باغچه دارد آرام آرام از خاطرات سبز تهی می شود.

حیاط خانه ما تنهاست. حیاط خانه ما در انتظار بارش یک ابر ناشناس خمیازه می کشد.

من به آغاز زمین نزدیکم نبض گل ها را می گیرم.

گل بخندید که: از راست نرنجم ولی / هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت

نکته: هر غیرانسانی که مورد ندا و خطاب قرار بگیرد آرایه تشخیص دارد.

ای قطره های باران با جوی ها بگویید / کان رهرو غم آلود زین رهگذر کجا رفت

ای جوی های آرام از رودها بپرسید زین راه راست پیوند آن همسفر چرا رفت

بیا مرا ببر ای عشق با خود به سفر / مرا ز خویش بگیر و مرا ز خویش ببر

تشبیه : یعنی مانند کردن چیزی یا کسی به چیز یا کسی دیگر . تشبیه یعنی ادعای همانندی میان دو یا چند چیز.

ارکان تشبیه : مشبه / مشبه به / ادات تشبیه / وجه شبه

مشبه : چیزی که قصد مانند کردن آن را داریم / **مشبه به :** چیزی که مشبه به آن مانند می شود / **ادات تشبیه :** کلمه ای که بیانگر رابطه شباهت است . / **وجه شبه :** صفت یا ویژگی مشترک بین مشبه و مشبه به

مهمترین ادات تشبیه عبارتند از : مثل، مانند، چو، چون، همچون، برمثال، بشیوه، بسان، بکردار، برسان، ماند، می ماند، و.....

نکته : پسوندهای شباهت هم مانند ادات تشبیه معنای شباهت و همانندی را می رسانند. **مهمترین پسوندهای شباهت عبارتند از :** (سا، آسا، وار، وش، گون، گونه، نما، فام، صفت)

گل + گون = گلگون (مانند گل) / مه + سا = مهسا (مانند ماه) / مه + وش = مهوش (مانند ماه) / صدف + وار = صدف‌وار (مانند صدف)

ترتیب پیدا کردن تشبیه : الف: ادات تشبیه / ب: مشبه به / ج: مشبه / د: وجه شبه

مادر مانند فرشته ای مهربان است . ادات تشبیه: مانند / مشبه به: فرشته / مشبه: مادر / وجه شبه: مهربان

ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد / ساقی به دور باده گلگون شتاب کن

چو: ادات تشبیه / عمر: مشبه به / گل: مشبه / به رفتن شتاب کرد: وجه شبه

گاهی اوقات برخی از ارکان تشبیه حذف می شود.

مثال : حقیقت لاغرک میشی که قربانی است . حقیقت : مشبه / میش : مشبه به / قربانی : وجه شبه / ادات تشبیه محذوف است .

دلت همچون سنگ است / دل : مشبه / همچون : ادات تشبیه / سنگ : مشبه به / وجه شبه محذوف است

****

مراعات نظیر : آوردن واژه های از یک مجموعه که با هم هماهنگی داشته باشند . این هماهنگی می تواند از نظر جنس ، نوع ، زمان ، مکان یا همراهی باشد .

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند / نه همه مستمعی فهم کند این اسرار (کوه و دریا و درخت پدیده های جهان آفرینش هستند)

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی که به کف آری و به غفلت نخوری (ابر و باد و مه و خورشید و فلک پدیده های آفرینش هستند)

به روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر و خنجر به گرز و کمند / بردید و درید و شکست و بست یلان را سر و سینه و پا و دست

(شمشیر و خنجر و گرز و کمند ابزار جنگ می باشند. سر و سینه و پا و دست اعضای بدن می باشند .)

کنایه : کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن و سربسته سخن گفتن است . اما در اصطلاح ادبی آوردن سخن و عبارتی است که یک معنای نزدیک و یک معنای دور داشته باشد. در کنایه معنای دور مورد نظر می باشد .

آش برای کسی پختن : کنایه از نقشه کشیدن برای کسی / آب در هاون کوبیدن : کنایه از کار بیهوده کردن . / کاسه ای زیر نیم کاسه داشتن : کنایه از حیله و نیرنگ داشتن

از خر شیطان پیاده شدن : کار خطرناک و احمقانه را کنار گذاشتن / پا در کفش کسی کردن : کنایه از دخالت کردن / شاخه و شونه کشیدن : کنایه از تهدید کردن . قلدری کردن

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک / بگفت آنگه که باشم خفته در خاک / خفته در خاک بودن : کنایه از مردن

فلانی ریش سفید این محله است . کنایه از باتجربه بودن

ما بقی را نقدا خط بکش و بگذار ساق بگند . گفتم ای بابا خدا را خوش نمی آید این بد بخت ها سال آزگار یک برایشان چنین پایی می افتد و شکمها را مدتی صابون زده اند.

خط کشیدن : کنایه از نادیده گرفتن / ساق نکیدن : کنایه از انتظار بیهوده کشیدن / شکم را صابون زدن : وعده به خود دادن، دل خوش کردن

قالب های شعری :

مثنوی : قالب شعری است که هر دو مصراع آن قافیه دارد و قافیه هر بیت با بیت دیگر متفاوت است . (هر بیت قافیه جداگانه دارد .)

مناسب ترین قالب برای سرودن داستان های بلند و اشعار طولانی است .

مثنوی معنوی اثر مولانا و شاهنامه اثر فردوسی در قالب مثنوی سروده شده است.

شکل گرافیکی قالب مثنوی :

.....الف	.....الف
.....ب	.....ب
.....ج	.....ج
.....د	.....د

چهارپاره (دوبیتی پیوسته)

قالبی شعر است که از چند بند تشکیل شده است. هر بند شامل چهار مصراع هم وزن هماهنگ است و مصراع های زوج آن هم قافیه است و قافیه هر بند با بندهای دیگر متفاوت است

. محتوای چهارپاره مسائل میهنی و غنایی و اجتماعی است.

.....الف ....

.....الف ....

****

.....ب ....

.....ب ....

قالب غزل: قالب شعری است که مصراع اول با همه مصراع های زوج هم قافیه است. غزل در قرن ششم به وجود آمده است و در قرن هفتم به اوج خود رسیده است. مشهورترین غزل سرایان فارسی عبارتند از: سعدی، حافظ، مولوی و خواجوی کرمانی

موضوع غزل بیان احساسات و عواطف، مسائل عاشقانه و عارفانه است. و در دوران معاصر مسائل سیاسی و اجتماعی در غزل مطرح شده است.

شکل گرافیکی قالب غزل:

..... $ ..... $

.... $

.... $

قالب قطعه : قالب شعری است با ابیات هم وزن که فقط مصراع های زوج آن قافیه دارد . از مشهورترین قطعه سرایان می توان به (ناصر خسرو، پروین اعتصامی، ابن یمین و سعدی) اشاره کرد

موضوع قالب قطعه پند و اندرز و مسائل آموزشی و تعلیمی است .

شکل گرافیکی قالب قطعه:

..... $ .....

..... $ .....

..... $ .....

****

قصیده : قالب شعری است که در آن مصراع اول با همه مصراع های زوج هم قافیه است. موضوع قصیده مدح و ستایش و توصیف است. مشهورترین قصیده سرایان فارسی: سعدی، خاقانی، ناصر خسرو.....

..... $ .....

..... $ .....

..... $ .....

تفاوت قصیده و غزل : تعداد ابیات قصیده از غزل بیشتر می باشد. موضوع قصیده با غزل متفاوت است. تعداد ابیات قصیده از پانزده بیت بیشتر است. تعداد ابیات غزل بین پنج تا دوازده بیت است.